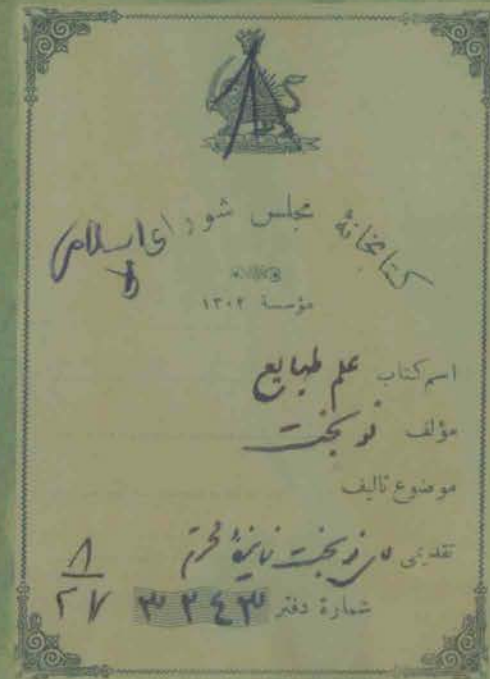








کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب علم طبایع

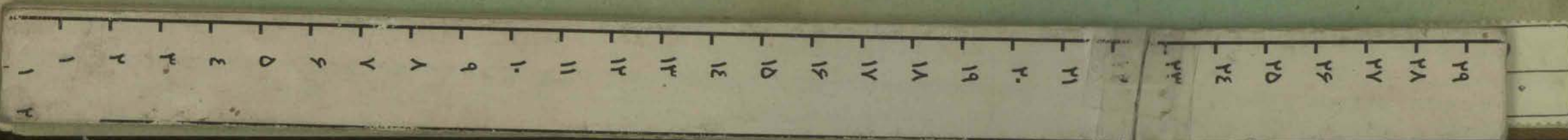
مؤلف نوبخت

موضوع تالیف

تقدیمی نوبخت نایه محرم

۱

شماره دفتر ۳۲۴۳۷



قسم (۲) از (کتاب معلم):



علم طبایع

﴿ علم روح ﴾

قسم (۲)

از ۸ مجلد:

علم قوای عاقله • (علم طبایع) • علم تربیت
علم قانون فکر • علم تشریح • علم وظائف اعضاء
علم صحت • علم سینما

تألیف

نویشت

صاحب بهارستان

حق طبع مخصوص مؤلف

مطبعه بانر زاده

علم روح

پسیکولوژی

علم طبایع (۱)

(علم طبایع یا علم روح) مباحثی است که از خصائص و اعمال
روح و کیفیت نفس و اعمال جسم که تابع آن است بیان می نماید
پسیکولوژی در تقسیم اول بر دو قسم است (۱) علم روح
نباتی (۲) علم روح حیوانی

علم روح نباتی

(پسیکولوژی نباتی) علمی است که از روح گیاه و خصائص
نفس نباتات و کلیه اعمال روحی این مولود دریم طبیعت بحث نماید

علم روح حیوانی

(پسیکولوژی حیوانی) آن است که از کیفیت روح و اعمال نفس
حیوان بیان کند و آن بر دو قسم است [۱] علم روح حیوان
که از روح حیوانات غیر از انسان بحث نماید [۲] علم روح انسان :

علم روح انسان

(علم روح انسان) آنست که از اعمال نفس انسان و کیفیت روح آن بیان نماید و آن بر دو قسم است (۱) علم روح اجتماعی (۲) علم روح افرادی

علم روح اجتماعی

(علم روح اجتماعی) آن است که از کیفیت اعمال و خصائص روحی يك ملت یا يك طائفه یا يك جمعیت و يك فامیل بحث نماید مثل پسیکولوژی ملت آلمان مثلاً

علم روح افراد

(علم روح افرادی) آن است که از خصوصیات نفوس و اعمال افراد بیان کنند و آن نیز بر حسب ادوار بشری منقسم به پنج قسم است (۱) پسیکولوژی اطفال (۲) پسیکولوژی جوانان (۳) پسیکولوژی مردان [۴] پسیکولوژی کاهلین { ۵ } پسیکولوژی پیران و در اینجا بیشتر در پسیکولوژی افرادی و مخصوصاً قسمت اطفال و جوانان اهتمام شده است زیرا محتاج الیه معلم همان پسیکولوژی افرادی یا لایخص قسمت اطفال و جوانانها است که دو قسمت مهم از اقسام پسیکولوژی افرادی است

روح یا نفس

روح چیست؟ جواب آن خیلی سنگین است. فلاسفه سالف و معاصر در این باره از خود عقایدی اظهار داشته اند از آنجمله:

- ۱ - نفس عبارت از ذات واحدی است که موجود جمیع حرکات حیوانی است بوسیله آلات مختلفه چنانچه چشم يك آلتی است که نفس به وسیله آن مواد مرئیات را درك می کند
- ۲ - جوهری است مجرد (یعنی جزء قوا و خارج از عالم مواد) خارج از اجسام و مربوط به بدن
- ۳ - بقول فرفوربوس قوه ایست داخل بدن
- ۴ - اجسام لطیفی است مثل هوا جاری در تمام بدن (۱)
- ۵ - امام فخر رازی می گوید ماده ایست نورانی تا آن وقتی که به بدن تعلق دارد روشن است و آن عبارت است از زندگی
- ۶ - آتش سیال است
- ۷ - آب است
- ۸ - خون است [و بعضی دیگر به قید [معتدل] گفته اند]
- ۹ - خون و زرداب و سائل بلغم (الف است)
- ۱۰ - هوا است

(۱) شاید مقصود از اثر یا پروتویلاسم است

- ۱۱ - مزاج است و این عقیده جالینوس و طرفداران اوست یا آن که (مزاج معتدل) است
- ۱۲ - اجزاء فرده ایست در دل [۱] غیر قابل تجزیه [بعقیده راوندی]
- ۱۳ - اجزاء اصلی بدن است که از اول تا آخر عمر خواهد ماند
- ۱۴ - جسمی است ماوراء این جسم و لطیف تر و به خودی خود زنده و در تمام ذرات بدن حکمفرما است
- ۱۵ - اجسام لطیفی است در قلب و از آنجا بطرف اعضاء با خون جاری میشود
- ۱۶ - حرارت غریزی بدن است [۲]
- ۱۷ - نفس ناطقه در دماغ است و نفس حیوانی در قلب و نفس شهوانی در جگر
- ۱۸ - همین هیکل محسوس است [این عقیده علمای طبیعی و مادی است]
- ۱۹ - بخاری است متکون در دل
- ۲۰ - نفس عبارت است از [دل]

(۱) اجزاء فرده یا جواهر فرده بعقیده قدماء ذرات غیر قابل تجزیه است
(۲) غریزی حرارت طبیعی بدن

- ۲۱ - دماغ است یا فقط [مغز] است
- ۲۲ - نفس عبارت است از صورتی که قائم بر ماده است [۱]
- ۲۳ - اجزائی است متوحد در مواد تناسل
- ۲۴ - آتش سیال است [افلوئریگیس] (۲) زیرا از خواص آتش اشراق و حرکت است و از خواص نفس نیز همین است زیرا ادراك خود يك اشراقی است
- ۲۵ - محبت و دوستی است [انبار کلیس] (۲)
- ۲۶ - جوهری است متحد با جسم که جزئیات و کلیات را احساس میکند و از تغذیه فی نیاز است و تجزیه و تحلیل نخواهد شد و بعید نیست که پس از مردن بدن بماند [فرفوروس] (۲)
- ۲۷ - جوهری است بسیط نه حجم دارد و نه وزن و نه حرکت دارد و نه سکون!!
- ۲۸ - جسمی است متخلل و نافذ در جسم [شاید مقصود پروتو پلاسما است]
- ۲۹ - روح و نفس کیفیتی است در حرارت و واقع در قلب
- ۳۰ - طبیعت است
- ۳۱ - حواس خفیه است

(۱) قدمای فلاسفه اجسام را دارای دو چیز میدانستند صورت و هیولی (ماده)
(۲) نام یکی از فلاسفه

۳۲ - قوای کلیه بدن است

۳۳ - قوای دماغ است فقط

علاوه بر اینها فلاسفه قدیم و جدید اقوال بسیاری راجع به روح و نفس بیان نموده اند که قابل ذکر و مفید نیست و بطور کلی هیچکدام ماهیت نفس را بیان ننموده اند که چیست و همه کیفیات و بعضی خواص آن را ذکر نموده اند چنانچه از اقوال فوق مشاهده میفرمائید (۱)

ادوار بشری

(ادوار بشری) ازمنه ایست که انسان از بدایت تکوین تا نهایت عمر طی مینماید و در ظرف این مدت اعمال و خصائص روح در وجود او ظهور می کند

دوره های عمر عبارت است از [۱] دوره جنینی [۲] دوره کودکی [۳] دوره حداثت [۴] دوره بلوغ [۵] دوره جوانی [۶] دوره مردی [۷] دوره ثبات [۸] دوره کهنولت [۹] دوره پیری [۱۰] دوره خرافت

(۱) و در قرآن شریف است [یَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي] و مَا أَوْتَيْنَا مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا

(۱) دوره جنینی

بحث از دوره جنینی از حیث خصائص عقل و نفس طرف لزوم و توجه نیست زیرا از ابتدای این دوره تا انتهای آن که غالباً در انسان (۲۷۵) روز است تنها به حس لامسه و ذائقه و بعد شامه و سامعه و در آخر بصره فائل میگردد و این دوره را علمای الترویولوژی (۱) دوره [بعد از وجود] می نامند. اما از حیث فیزیولوژی و خواص اعضاء جسمی نهایت طرف توجه است و در قسمت فیزیولوژی این کتاب ذکر خواهد شد

(۲) و (۳) دوره کودکی و حداثت

دوره کودکی که ابتدای آن تولد از شکم مادر است و منتهی به هشت سالگی میشود و دوره حداثت که مبتدی از ۸ سالگی و منتهی به ۱۴ میشود (و آن را دوره کودکی دوم نیز گویند) دودیره از ادوار بشری است که از حیث پسیکولوژی اطفال مورد بحث ما میباشد در اوائل دوره کودکی طفل جز پستان مادر هیچ چیز را نمی شناسد و درك نمی کند خورده خود را استخوان بدن او صلابت پیدا میکند و اعضاي او نشو و نما مینماید و بعد از آن قوه ادراك

(۱) علم پیدایش بشر

و شعور در او بظهور میرسد و قوه حافظه او زیاد میگردد و در دماغ او آثار و علائم فهم و ذکارت و فکر نمایان میشود

پسیکولوژی اطفال که مخصوص بحث از انسان در این دوره عمر است سخت ترین مباحث پسیکولوژی عمومی است بلکه قسمت مهم پسیکولوژی همان مباحثی است که از نفوس و خصائص روحی افراد این دوره حیاتی بحث مینماید و علمای علم نفس هم وقتیکه پسیکولوژی را بطور مطلق ذکر مینمایند مقصودشان همین قسمت است زیرا فهم افکار و ادراک و مقاصد اطفال برای انسانی که چندین دوره از عمر او گذشته است نهایت صعوبت را خواهد داشت و معلم بایستی کاملاً بعقول و خصائص روحی اطفال آشنائی نامی پیدا کند تا بتواند قوای روحی او را نمو و ترقی دهد و مقصود از تعلیم پسیکولوژی به معلمین برای همین مقصود است و بنا بر این معلم بایستی فوق العاده در این خصوص اهتمام کند و در معرفت عقول و نفوس اطفال زیاده ممارست نماید تا بجدی که بتواند تخیلات و افکار دوره کودکی و صباوت را از مد نظر گذرانیده و با مدارک اوان طفولیت نزدیک شود

(۴) و (۵) دوره بلوغ و جوانی

دوره بلوغ که مبتدی از ۱۵ و منتهی به ۲۲ سالگی

است و دوره جوانی که مبتدی از ۲۲ تا ۲۷ سالگی میباشد از نقطه نظر پسیکولوژی جوانان مورد توجه و بحث از خصائص و قوای روحی افراد این دوره است

در ابتدای دوره بلوغ قوای شهوانی رو به ارتقاء گذاشته و ماده شهویه (۱) زائد میشود و قوای طبیعی و غرائز انسان بر قوای عاقله فرمانروائی می نماید

و از ابتدای دوره جوانی مواد حیوانی سپرمانین زیاد شده و قوای طبیعی نمو نموده و قوای عاقله نیز از دوره سابق بیشتر رفته است لیکن قوای طبیعی بحال و اجازه حکم فرمانی به آنها نمی دهد

اشخاصی که در تحت تعلیم معلمینی که در پسیکولوژی اطفال مهارت داشته رشد و نمو نموده اند در این دو دوره حیات کاملاً مقهور قوای طبیعی نمی شوند و قوای عاقله را بیشتر مدخلیت میدهند

(۶) و (۷) دوره مردی و ثبات

دوره مردی [رجولیت] که مبتدی از ۲۸ و منتهی به ۳۶ می شود و دوره ثبات که از ۳۷ تا ۴۳ سالگی است

(۱) ماده شهویه عبارت است از ماده سپرمانین که تشکیل میکروب های مولده را میدهد و میکروبهای مولده ذراتی است شبیه به زائو که در منی حیوان شناور است

از نقطه نظر (پسیکولوژی مردان) که قسم سیم از پسیکولوژی افرادی است مورد بحث علمای علم روح و نفس است از ابتدای دوره مردی قوای عاقله کم کم در مملکت بدن حکمفرمایی میکند و تمویطی در آنها بظهور میرسد و قوه شهوت نیز آخرین درجات خود را طی نموده بسرحد کمال میرسد و قوه فهم و ذکاوت و وجدان و اراده و انواع تخیلات و درک اشیاء از روی علت و فلسفه [قوه تعالی] (مراجعه به قسمت علم قوای عاقله) در دماغ او بهم رسیده و این دوره را علمای علم روح دوره (کمال روح) و (کمال نفس) گویند

و از ابتدای دوره نبات ترقی نفس و عقل و ترقی قوای حب ذات و حب نسل و تمدن و حب فامیل و پرورش اولاد (مراجعه به قسمت علم قوای عاقله) در انسان ظاهر می گردد و از وظائف روحی زندگی خود مخبر می شود و این سن را علمای علم نفس (کمال دویم روح) یا دوره (کمال کامل نفس) می نامند

اشخاصی که به این دوره سن رسیده باشند برای تعلیم و تربیت نهایت شایستگی را دارند بشرط آنکه عالم به پسیکولوژی اطفال بوده و در این فن ممارست زیاد نموده باشند

(۸) دوره کهولت

دوره کهولات که مبتدی از ۴۴ و منتهی به ۵۷ میشود از نقطه نظر پسیکولوژی افرادی مورد بحث علمای نفس میباشد در این دوره قوای عاقله و خصائص روحی انسان نمو کامل نموده و درهای حکمت و فلسفه و تعلیل اشیاء بر روی انسان باز می شود و فهم و تخیلات بسرحد کمال میرسد و عقل کامل میشود ولی قوای شهوانی نقصان می یابد و انسان محتاج به منبهاات خواهد شد لیکن استعمال آنها برای قوای نفسی و روح بالاخص ضرر خواهد داشت و این دوره را علمای علم نفس (کمال سیم روح) یا [کمال اکمل] یا [دوره ارتقا] نامند و علمای انترپولوژی و فیزیولوژی [دوره انحطاط] می نامند زیرا در این دوره جسم و اعضاء رو به انحطاط می رود ولی در عوض قوای عاقله بسرحد ارتقاء میرسد اما متعاقب این دوره خورده خورده در قوای عاقله نقصان حاصل شده و رفته رفته انسان هم از حیث قوای نفس و هم از حیث قوای جسم رو به تنزل میرود

(۹) و (۱۰) دوره پیری و خرافت

دوره پیری که از سن ۵۸ تا ۶۹ منتهی میشود و دوره

خرافت که از ۶۹ تا آخر عمر است از نقطه نظر پسیکولوژی پیران مورد بحث است لیکن چندان اهمیت و لزومی ندارد زیرا در این دوره از تمام قوای روح و مشاعر و قوای بدن کاسته شده و در آخر دوره دوم که آنرا [پیری دوم و خرافت] گویند بکلی مشاعر و قوا و حتی حواس جز حس ذوق از کار می افتد و از نقطه نظر فیزیولوژی ماده تناسل بکلی مفقود الاثر شده پوست و استخوان بدن خشک میشود

— بطور خلاصه در ادوار بشری:

حس، ادراک، شعور، حافظه، ذاکره، سرعت انتقال، حرکات طبیعی [غرائز]، حرکات روحی [فضائل] عادت - در انسان وجود پیدا کرده و نشو و نما میکند و بحث دوم هر يك از این اعمال و تربیت هر يك از آنها عبارت است از علم روح و ما تمام این حرکات و قوا و کیفیت تربیت و نشو و ترقی دادن آنها را مشروحاً بیان مینمایم

(۱) حس

در ضمن ادوار بشری گفتیم که در دوره بعد از وجود (دوره جنینی) انسان دارای حس لامسه و بعد ذائقه و سپس شامه و سامعه و در آخر دارای باصره خواهد شد و رو بهم همه را حواس می نامند و عمل آنها را ادراک حس و احساس و احیاناً شعور میگویند در صورتیکه میان ادراک و احساس و شعور فرق است زیرا احساس عبارت است از تأثیر روحی یا حاصل شدن چیزی از محسوسات در دماغ بوسیله اعصاب حساسه مثلاً از اصطکاک دو چیز با هم يك نموجی در هوا حاصل میشود مثل نموجی که در آب پیدا میگردد هنگامی که يك سنگ ریزه در آب اندازیم خورده خود داخل گوش شده و به عصب سامعه رسیده انتقال بدماغ داده نفس آنرا در می یابد و می فهمد. همین تنها عبارت است از حس کردن

و اما ادراک همین حس کردن است بضمیمه فکر در آن حس و تعمق در آن مثلاً يك وقتی شما يك صدائی را می شنوید بدون آنکه بخواید بشنوید و چون شنیدید بواسطه اینکه در فکر کاری دیگر هستید متوجه نمی شوید این را حس کردن و احساس می نامند و در وقتی دیگر شما گوش فرا میدهید که يك آوازی را بشنوید و تمیز بدهید که چه صدائی است در این حال آنرا (ادراک) نامند

و اما شعور يك كلمه عامي است كه هم شامل ادراك و احساس به مدركات شده و هم اطلاق بر قوای دیگر میشود كه قریباً ذكر خواهد شد

[١] حواس

حواس عبارت است از حس لامسه و ذائقه و شامه و سامعه و باصره و در اصطلاح علمای پیدا کوژی اینها را حواس ظاهری می نامند و بقیه قوای عقلي را حواس باطني میگویند
(ا) حس لامسه دارای يك عضو و قوای بسیاری است از قبیل قوه حس گرمی، سردی، نرمی، خشکی، سختی، سستی، زبری، نرمی
(ب) حس ذائقه دارای قوای متعددی است كه بواسطه آنها خوراکیها و نوشیدنیها از حیث شیرینی و شور و تلخی و دبی و زندیگی و غیره درك میشود

(ج) شامه نیز بواسطه قوای مخصوص در خوشه عصب بینی کلیه مشومات را از بو های عطري و عفتی و غیره درك مینماید
(د) سامعه نیز دارای قوای بسیاری است كه با هر يك نوعی از صدا شنیده می شود
(ه) حس باصره نیز قوای بسیاری دارد كه بواسطه تموج نور هر يك از الوان و اشیاء را درك مینماید

(و) بعضی از علمای نفس بروز قوت عضلات را نسبت به اجسام از حیث فشار و سنگینی و سبکی يك حس شمرده و آنرا (حس فشار) نامیده اند

سامعه و ٨ هزار حس

از روی این قاعده حواس را فقط پنج یا شش حسه نمیتوان قرارداد مثلاً عصب سامعه كه دارای (٤٠٠٠) شاخه در هر يك از دو گوش است هر شاخه دارای يك حس مخصوص است چنانچه با آن حس كه صدای اسب شنیده میشود، صدای انسان سمع نمی گردد بلکه با شاخه دیگر از عصب صدای انسان شنیده میشود كه دارای حس و قوه مخصوص به صدای انسان است و از روی این قانون حس سامعه را میتوان (٨٠٠٠) حس شمرد

تعداد سایر حواس

حس شامه نیز همین قسم است. آن قوه مخصوص كه برای احساس بوی گل قرارداد شده است قادر به احساس بوی سایر نیست و به این دلیل شامه نیز دارای چندین هزار حس است كه هر شاخه از خوشه عصبي مخصوص بوی آنهاست و به همین علت است كه بعضی از اشخاص باره از روایح را احساس نمی کنند چنانچه در مرض [فساد شامه] معلوم است و بعضی نیز بوی بد و خوب

را از هم تمیز نمی دهند
و همین طور است حس باصره و بعضی از اشخاص یارۀ از
رنگها را تمیز نداده و علمای طب آنرا (کوری لون) مینامند چنانچه
دکتر متشل مینویسد:--

خیاطی پارچۀ سیاهی را به پارچۀ قرمزی دوخته بود و میان
آن دورنك تمیز نمی داد و دکتر ولتن نیز جز رنگ آبی و زرد رنگ دیگری
را از هم فرق نمی گذاشت یعنی جز رنگ آبی و زرد رنگ های
دیگر را نمی دید

همچنان در حس سامعه بعضی از اشخاص یارۀ صدا ها را
نمی شنوند و در علم طب آنرا (کری شقی) گویند و نیز در ذائقه
و شامه این حکم جاری است

پیدایش حواس

(مسیو وولیه) که از علمای علم روح و علم زندگی است میگوید:
(پیدایش حواس در انسان و سایر حیوانات بطور تدریجی بوده برای آنکه
هر يك در موقع احتیاج برای نگاهبانی حیات و حفظ از مضرات به او اعطا شده
است و از روی این نظریه حواس تنها برای کشف محسوسات و شناسائی اشیاء
نیست بلکه برای حفظ و مدافعه نیز خلق شده است

شاهد نظریۀ مسیو وولیه آن است که بعضی حیوانات را

می بینیم که عاری از یارۀ حواس میباشند چنانچه کرم خاکی باصره
و سامعه و ذائقه و شامه ندارد و فقط دارای حس لامسه است
زیرا محتاج الیه او جز این نیست و بچه نیز در شکم مادر بدو
همین حالت را خواهد داشت و چنانچه لورداویری نویسنده انگلیسی
می گوید در بعضی حیوانات زائد بر حواس خمسۀ حس دیگری موجود
است که آنرا [حس انجاء] می نامند [رجوع بقسمت علم قوا بجلدسیم]
چنانچه در کبوتر می بینید که بواسطۀ این حس آشپانۀ خود را
می شناسد

قوای عقل نیز در انسان پس از مدتی مدید بسر حد کمال
میرسد چنانچه در ادوار بشری ذکر شد. انزو بولوژی و تاریخ طبیعی
نیزهؤید همین نظریه است مثلاً حیوان در ابتدای تلدوین فقط
دارای حس لامسه بوده مثل میکروبها و کرمها و بعضی حیوانات
را بمقتضای احتیاج حسی فوق حواس خمسۀ اعطا نموده اند و معلوم
است که پیدایش حواس یکی بعد از دیگری بوده است چنانچه
اول حس لامسه و بعد ذائقه و بعد شامه و بعد سامعه و در آخر
باصره پیدا شده است

فائده حواس

فائده حس زندگی و بقا است و چنانچه گفتیم آفرینش

حواس برای زندگی و زیستن است و انسان برای حرکت و میل به ملائمت نفس و اجتناب از ناملائمت محتاج به حواس است. علاوه بر اینها حواس در انسان و مخصوصاً در ادوار اولیه یکی از بزرگترین اسباب بقاء و ارتقا و تکامل است زیرا اگر اطفال دارای حواس نباشند هیچوقت نمیتوانند به تحصیل و تکمیل معلومات و تقویت نفس و روح بپردازند مخصوصاً حس سامعه و باصره که در میان حواس خمسیه بیشتر طرف احتیاج روح است

برتری يك حاسه از دیگری

برتری و مزیت يك حس از حواس خمسیه بر دیگری از روی پیدایش آن معلوم است که هر کدام زودتر خلق شده اند پستتر و هر کدام دیرتر آفریده شده عالیتر و برتر است مثلاً ذائقه عالیتر از لامسه و شامه عالیتر از ذائقه و سامعه عالیتر از شامه و باصره عالیتر از سامعه میباشد و در فائده نیز باصره بر سامعه و سامعه بر شامه و شامه بر ذائقه و ذائقه بر لامسه مزیت دارد مثلاً انسان اگر نبیند بدتر است از اینکه نشنود یعنی کر باشد بهتر است از اینکه کور باشد و اگر نشنود بدتر است از اینکه نتواند درك بو و روائح بخشد و اگر نتواند درك روائح کند بدتر است از اینکه نتواند مزه و طعم اشیاء را بفهمد (گرچه

میان حس ذائقه و شامه يك ارتباط کاملی است که ترجیح یکی بر دیگری خالی از اشکال نیست و در ارتباط حواس ذکر خواهد شد) و اگر نتواند بچشد بدتر است از اینکه نتواند لمس نماید و بنا بر این اشرف حواس باصره و اخس آن لامسه است

بعضی از فلاسفه سامعه را بر باصره ترجیح داده و اشرف می دانند و دلیل آن ها این است که باصره همیشه در طلب محسوسات است و مدركات خود را استخدام می کند یعنی آنچه با قوه باصره احساس می شود بطریق جلب و استخدام است اما سامعه هیچ در طلب محسوسات خود نیست بلکه محسوسات بطرف سامعه می آید و قوه سمع خدمت می کند و بعضی دیگر می گویند باصره به محسوسات خود آنچه در قوه اوست مثل يك بنده خدمت می کند تا محسوسات را درك نماید اما سامعه مثل پادشاه محسوساتش خدمت می گذار اوست. یکی از فلاسفه طبیعی می گویند دلیل افضلیت سامعه بر باصره آن است که اولی محسوسات خود را از محیط دائره درك نموده و دولیمی بوسیله يك خط مستقیم (۱) دیگری میگوید محسوسات باصره جسمانی و محسوسات سامعه روحانی است و چون روحانی افضل از جسمانی است از این جهت سامعه افضل است از باصره دیگری میگوید دلیل بر فضل سامعه آن است که روح بواسطه قوه سامعه می تواند از غائب و حاضر استفاده نموده اما باصره جز از حاضر نمی تواند استفاده کند. دیگری میگوید سامعه بهتر تمیز میدهد و

(۱) نزد علمای ریاضی دائره افضل از خطوط است زیرا دائره شکل است و علاوه افضل از سایر اشکال است برای آنکه طبیعی است

کلام صحیح را از باطل و خوب را از بد بهتر می شناسد و تمام الحان را درك می کند در صورتی که خطائی نمی نماید اما باصره غالباً در مریات و محسوسات خود خبط می کنند چنانچه در خطای اشکال هندسی معلوم است که يك وقت بزرگ را كوچك تر و كوچك را بزرگتر می بینند و سراب را آب می پندارد و گاهی نزدیک را دور و دور را نزدیک می بینند و راست را کج و کج را راست و متحرك را ساکن و ساکن را متحرك دیده است و بعضی دیگر افضلیت ^{باصره} را بدین طریق ثابت می کنند که فقدان سامعه موجب جهل است و فقدان باصره موجب جهل نیست چنانچه بسیاری از گورها عالمند بر عکس کرها و بعضی دیگر از علمای نفس بر عکس حس لامسه را بر تمام حواس ترجیح داده اند

چنانچه یکی از علمای نفس میگوید : تنها حس لامسه است که انسان میتواند همه محسوسات را درك کند و اگر حس لامسه نبود نه باصره و نه سامعه و نه ذائقه و نه شامه می توانست محسوسات خود را درك نماید :-

مثلاً تموجات نور قبلاً بایستی چشم و عصب باصره را لمس نموده تا آنکه به روح و نفس رسیده درك شود و تموجات هوا بایستی قبلاً عصب سامعه را لمس نموده تا به نفس رسیده و احساس شود و ذرات اشیاء بایستی قبلاً بخوشه عصبي بینی لمس نموده تا آنکه روح درك کند و اشیاء بایستی دهان و اعصاب آنرا لمس نمایند تا آنکه حس ذوق حاصل شود

بعضی دیگر از علمای روح بر رد این عقیده می گویند که محسوسات قوه باصره و سامعه و ذائقه محفوظ می ماند اما لامسه و شامه محفوظ نخواهد ماند شما يك شکلی را می توانید بخاطر بیاورید و همچنین يك صدائی یا يك مزه ای اما نمی توانید يك بوئی یا یکی از محسوسات حس لامسه را بیاد بیاورید یعنی مجسم کنید

ارتباط حواس

میان باصره و سامعه ارتباط واضحی نیست زیرا سامعه صداها را درك میکند خواه باصره صاحب صدا را به بیند یا نه و بدیهی است که باصره بطریق اولی احتیاجی بدخالت سامعه نخواهد داشت اما میان لامسه و چهار حس دیگر و میان ذائقه و شامه بالاخص يك ارتباط مخصوصی است و همین جاست که پاره علمای نفس در مورد تفضیل لامسه بر سایر حواس اشتباه کرده اند و ارتباط حس لامسه را با سایر حواس دلیل بر تفوق گرفته اند - همچنان ذائقه و شامه چنانچه در موقع چشیدن يك چیزی که بودارد نیز استشمام حاصل میشود و حس شامه در ذائقه مدخلیتی کلی خواهد داشت بعضی از علمای نفس نیز میگویند که اگر انسان از حس شامه عاری شود یا عاری باشد در حس ذائقه او نقصانی محسوس خواهد بود و بطور خوبی مأكولات و مشروبات چشیده و احساس نخواهد شد

خواص حس و احساس

حواس و احساس دارای خواصی است که مهمترین قسمتهای پسیکولوژی حواس را تشکیل میدهد از آنجمله

(۱) استعداد حواس (۲) تباین احساس و حواس (۳) تربیت حواس

[١] استعداد حواس

حواس از حیث نمو و پیشرفت در درك محسوسات خود مختلف هستند بعضی در نمو سریع و پاره بطنی است . حس لامسه از تمام حواس در نمو سریعتر است و حس شامه از همه کند تر و عقب تر میباشد

در اطفال مشاهده میفرمائید که حس لامسه در آنها خیلی قوی است و تمام انواع محسوسات خود را بخوابی درك می کنند و در همان حال غیر ممکن است طفل بتواند تمام محسوسات سمع یا شامه را درك نماید . و بعد حس ذائقه او نمو نموده و سپس بصره و بعد سامعه و در آخر شامه او نمو مینماید

مثلاً طفل در هنگام تولد بواسطه احساس از هوای محیط [بوسیله حس لامسه] اظهار اشتها را میکند اما بصره او آنقدر قوت ندارد که از نور متنفر شود یا سامعه او نمو نکرده که از صدا تنفر یابد و بعد خورده خورده حس بصره او نمو کرده بدو از نور مشتمل میشود و اندك اندك با نور مأثوس شده و هر قدر بزرگتر شود الوان و بعد ها از آواز و صدا ها مشتمل می شود و در همان حال سامعه او آنقدر نمو نکرده است که صدا ها را از هم تمیز بدهد در صورتیکه الوان و هیئت را درك می کند و مادر خود را

میشناسد و بعد صدا ها را از هم تمیز داده در این وقت شامه او ضعیف است و بعد ها در ادوار مختلفه نمو خواهد کرد

[٢] تباین احساس و حواس

احساس چنانچه سابقاً گفته شد عبارت است از حاصل شدن چیزی از محسوسات بوسیله اعصاب در دماغ . حصول آن چیز بوسیله یکی از حواس یا حصول چیزی دیگر بوسیله همان حاسه یا یکی از حواس دیگر از چند حیث تباین دارد . اگر تباین حصول چیزی با حصول چیزی دیگر بوسیله يك حاسه باشد آنرا تباین احساس گویند و اگر این تباین بوسیله دو حس باشد آنرا تباین حواس نامند

- ١ - تباین احساس

تباین احساس (تباین نوع) عبارت است از تباین دو یا چندین احساس که به وسیله یکی از حواس حاصل گردد یا بعبارة دیگری تباین حصول يك چیزی در دماغ یا چیزی دیگر بوسیله يك حس مخصوص مثلاً درك سرخ و درك زرد دو چیز است که حصول آنها دردماغ متباین است یعنی ادراك و احساس آنها با هم فرق دارد ولی هر دو را يك حس درك می کنند و آن عبارت است از حس بصره پس

اختلاف مذکور در نوع احساس واقع است

ب - تباین حواس

تباین حواس عبارت است از تباین دو یا چندین احساس که بوسیله دو یا چندین حواس حاصل گردد و بعبارة اخري تباین حصول يك چیزی در دماغ با چیزی دیگر بوسیله دو یا چندین حس است مثلاً رنگ زعفران و مزه و بوی آن سه چیز است که هر يك با دیگری متباین و هر سه بوسیله سه حاسه که عبارت از باصره و ذائقه و شامه باشند در دماغ حاصل میشود پس اختلاف مذکور در نوع حواس است

[۳] تربیت حواس

تنها فائده که از دانستن پسیکولوژی حواس برای معلم بایستی حاصل شود عبارت است از تربیت حواس و در واقع این قسمت نتیجه معلومات راجع بحواس است

تربیت حواس برای معلم پس از فهمیدن قضایای گذشته آسان است و آن عبارت است از عادت دادن شاگرد به تقویت و توجه باعضاء حس و تمرین های منمادی و البته وقتی اعضاء حس کاملاً در تحت مراقبت و تربیت واقع گردید تمامیت احساس وجود

پیدا میکنند

تربیت هر يك از حواس بر تمام تربیت های پسیکولوژی و پرتولوژی و پیدا کوزی مقدم است زیرا حواس شالوده و اساس قوای عاقله و اخلاق است و علاوه بر این درس کلیه اشیاء و فهم تمام چیزها بوسیله حواس خیلی آسانتر و راسختر از ضبط و فهم با قوای عاقله خواهد بود و از روی این نظریه میتوان تصدیق کرد که پروگرام کلیه دروس بایستی يك پروگرامی باشد که قبلاً حواس را استخدام نماید و بعد ها ذهن و قوای عاقله را به کار اندازد و این استخدام بر دو قسم است (۱) استخدام عملی حواس (ب) استخدام ارتقائی حواس

۱ - استخدام عملی حواس

استخدام عملی حواس آن است که معلم کلیه حواس شاگرد را بکار انداخته و مطالبی را که میخواهد به او بیاموزد از راه حواس تعلیم داده تا کاملاً در ذهن او راسخ شود مثلاً وقتی که می خواهد علم نباتات درس بدهد هر گیاهی را به او نشان بدهد تا به بیند و علاوه بر حس دیدن حواس دیگر او را نیز در این باره بکار برده گیاه را بدهد به او بو کنند و بچشد و لمس نماید آنگاه نتیجه این درس آن است که علم این گیاه در حافظه قوه باصره و در حافظه قوه شامه و در حافظه حس ذائقه و در حافظه قوه لامسه

باقی خواهد ماند و این درس بمراتب مزیت خواهد داشت بر درسی که شامل يك تعریفی از گیاه بوده و مهمانم تسلیم ذهن شود بدون آنکه قوای حاسه در آن اعمال نفوذ نماید و علاه بر این این نوع درس يك درس عملی خواهد بود و نتیجه که بعد باید گرفته شود در همان ابتدا حاصل میگردد

ب - استخدام ارتقائی حواس

استخدام ارتقائی حواس آن است که معلم کلیه حواس شاگرد را بکار انداخته تا خورده خورده حواس در وجود او ترقی و نمو نموده سامعه او تیز و باصره او قوی و شامه او تند و ذائقه او کاملاً تمیز و لامسه او شدید شود

معلمی که حواس شاگرد را تربیت کند طفل در عوض اینکه کتاب را نزدیک چشم آورده قرائت کند دور تر از ۳۰ سانتیمتر که موافق قانون قرائت است خواهد گرفت. و باین جهت باصره او خورده خورده نمو نموده اشیاء را از دور مثل نزدیک تمیز خواهد داد و همین قسم سامعه او آواز های خفیف را باسانی می شنود و الحان پیچ در پیچ را از هم فرق خواهد گذاشت و و شامه او کمترین بوئی را درك می کند و ذائقه او مزه هر چیزی را بهتر می فهمد و لامسه او شدید تر احساس میکند

معلم بایستی حواس شاگردان را به تمرینات و عادات تربیت نموده ویکی را بر دیگری مسابقه دهد تا مجبور به توجه کامل واحساس تند و شدید بشوند و درعین حال اهمیت هر حاسه را بر حاسه دیگر در مد نظر داشته باشد مثلاً باید در تقویت حاسه باصره و سامعه بیشتر از حاسه لامسه کوشش نماید و حاسه لامسه را بهتر از حاسه شامه و ذائقه تربیت کند زیرا بیشتر محتاج آیه انسان در زندگانی به باصره و سامعه و بعد لامسه است و علاوه بر این محفوظات باصره در انسان و مخصوصاً در اطفال قوی تر از محفوظات سامعه و محفوظات سامعه قویتر از لامسه و لامسه قوی تر از سایر قواست: در این جا ذوق طبیعی شاگرد نیز مدخلیت کلی دارد و همچنین ذوق معلم و قوه فکر او کاملاً مدخلیت دارد و بایستی اسباب و لوازمی که حواس را می تواند تقویت کند در موقع درس آماده سازند

(۲) ادراك

دویمین قوه از قوائی که در ادوار بشری در انسان پیدا میشود ادراك است و چنانچه گفتیم ادراك عبارت است از حس کردن بضمیمه فهم حس و تمیز دادن آن از سایر احساسها و به عبارت اخري در حس کردن نفس مستعد تمیز دادن نیست و برعکس در ادراك روح میخواهد محسوس خود را بفهمد و از سایر محسوسات تمیز بدهد و این را علمای روح [احساس تحصیل یا تأویلی] نامند و البته مخفی نیست که غالب احساسها از نوع تحصیل و ادراك است و احساس به تنهایی کمتر حاصل می شود و بعضی ها حصول آنرا بکلی محال دانسته اند: زیرا انسان علی ای حال وقتی چیزی را حس کرد خواهد شناخت و همین عبارت است از ادراك مثلاً وقتی يك چیز مرئی بقوه باصره دیده شد فهم بآن چیز و مكافی که در آن واقع است حاصل می شود یا وقتی چیزی را حس شامه بوئید آن چیز را خواهد شناخت یا آنکه حس سامعه صدائی را می شنود البته تا این اندازه می فهمد که از کدام جهت بوده است ادراك از حیث ضعف و قوت احساس بر دو قسم است - ۱ - ادراك

قوی - ۲ - ادراك ضعیف

۱ - ادراك قوی

ادراك قوی آن است که آنچه محسوس يك حس واقع می شود باندازه باشد که نفس و روح مکدر گردد مثل آواز بلند یا طولانی یا نور زیاد بر جسم مرئی مثل خورشید یا بوی تند مشک و البته قوت این ادراك بسته است به قوت آن چیزی که محسوس يك حس واقع شده است

۲ - ادراك ضعیف

ادراك ضعیف آن است که محسوس يك حس بقدری ملایم باشد که نفس و روح متلذذ شود مثل بوی عطر گل و این نوع احساس لازم نیست که تنها اشیاء مطلوب نفس طرف میل و تلذذ روح واقع شوند و چه بسا که درك اشیاء غیر مطلوب بواسطه ضعف و ملائمت آن در احساس طرف میل و تلذذ واقع می گردد چای و دود سیگار تلخ است و روح از کلیه اشیاء تلخ مشمئز می شود اما در این جا تلخی چای یا دود سیگار باندازه نیست که طرف اشمئزاز واقع شود و بر عکس طرف میل و رغبت روح واقع می گردد

آثار حس و ادراك

بدیهی است که بعد از زوال ادراك يك اثری از حس در

وجود باقی خواهد ماند علمای فیزبولوژی و قوای عاقله میگویند این اثر در مغز در خانه مخصوص به آن نوع ادراک باقی می ماند (رجوع به علم قوای عاقله) و علمای روح میگویند این اثر در نفس باقی میباشد و آنرا [اثر نفس از جسم] یا [اثر جسم در نفس] نامند و علمای فلسفه الهی معتقد به هیچیک از این دو قسمت نبوده و يك امری ماوراء جسم و نفس می دانند و بعضی از فلاسفه این اثر را هم در مغز و هم در نفس میدانند که بتقویت یکی از دیگری اثر محفوظ میباشد و آنرا [اثر دماغی روح] می نامند

معلوم است که انواع ادراک از حیث مدت و دوام اختلاف دارند بعضی از احساسها مدتی طولانی باقی می مانند و بعضی دیگر زود زائل می شوند و این مربوط بحفظه آن قوه و استعداد آن حس در حفظ آثار می باشد مثلاً حافظه حس بصره قوی تر است و بیشتر آثار خود را حفظ می کند تا ساعه و ساعه بهتر محفوظ می دارد تا شامه و لامسه و ذائقه و بیشتر از لامسه و لامسه قوی تر از شامه است و علاوه بر این مدت احساسی هر جسمی نیز مختلف است مثلاً آن مدتی که يك چیز

دیده می شود زیاد تر است از آن مدتی که يك چیز بوئیده میشود و اختلاف مدت معلوم نیست که از طرف روح در با زود فهم حاصل میشود یا نوع احساس از حیث مدت اختلاف دارد که بعضی سریع و بعضی در حاصل میگرد

و اما تربیت ادراک البته از آنچه در تربیت حس و احساس گفته شد کاملاً معلوم و احتیاجی به تکرار نخواهیم داشت



(۳) شعور

سمین قوه از قوایی که در ادوار بشری پیدا می شود
شعور است

چنانچه سابقاً در حس بیان کردیم شعور يك كلمه عامی است که بر کلیه احسان و ادراك و قوای دیگری نیز اطلاق می شود - در مرض صرع و هیستری در شعور نقصان کلی حاصل می شود و همچنان در بیهوشی و حالت اغماء و غالباً در حالت خواب انسان از شعور فاقد است مثلاً يك آدمی که در خواب است اگر يك چیز محسوس را به باصره یا شامه یا ذائقه یا لامسه او نزدیک کنند درك نمی کند یا اگر دشمنی به او نزدیک شود در مقابل او اراده و خیالی از خود بروز نمی دهد و بنا بر این معلوم می شود که در آن وقت شعور او نیز در خواب است یا در عالم خواب مشغول بچیزهای دیگری است چنانچه در رؤیا معلوم می شود ... علمای علم نفس در تعریف شعور می گویند: معرفت و شناسائی و کلیه خاطرات انسان عبارت است از شعور - یا آنکه چندین ادراك با هم عبارت است از شعور مثلاً يك آدمی را که عطر استعمال کرده باشد می بینید و در صورت و شکل و هیئت و رنگ او تأمل می نمائید و در همان حال بوی عطر از او استشمام

می کنید و در همان حال آواز او را می شنوید و شاید در همان حال مشغول بخوردن چیزی هستید اینها رو بهمرفته با خوابی که در اینخصوص برای شما رخ می دهد عبارت است از شعور - و آن نزد و قسم است شعور خفی و شعور جلی و قبل از ذکر اقسام شعور برای شناسائی کامل از شعور و کیفیت آن شمه از خواب بیان میشود

خواب و خواب دیدن

چنانچه گفتیم انسان در خواب نمی تواند اشیاء محسوس را ادراك نموده و به آنها شاعر باشد ولی در عین حال شعور او ممکن است مشغول عمل باشد و خوابی نفسانی در مراکز قوای دماغی یا در بتناسیای فکر او خطوط کند (۱) و در اینجا لازم است کیفیت خواب و خواب دیدن را بیان نمائیم خواب عبارت است از بیداری حواس و اعضاء بدن و در علت آن اقوال بسیاری است بعضی از علمای پسیکولوژی بواسطه خستگی نفس یا قوای عاقله میدانند و بعضی دیگر علت آنرا خستگی جسم و حواس می شمارند

و بعضی از علمای طبیعی بواسطه خستگی اعصاب دماغ می

[۱] بتناسیاء: عبارت است از شعور در خواب یا خیال و در اصطلاح فلاسفه

سابق عبارت از حس باطنی و باصره خیالی است که آنرا حس مشترك نیز می نامند

شمارند که در حین عمل مشغول بحرکت است و در حین خستگی بخود کشیده شده و از حرکات آن کاسته می شود لذا خواب می آید و بعضی از علمای طب سبب خواب را خستگی عضلات بدن تصور نموده اند که تضلات چشم نیز خسته شده بر روی هم گذاشته می شود (در صورتیکه این مطلب یکی از عوارضی است که خواب باعث آن میشود) و بعضی دیگر بواسطه وجود سمی در خون می دانند که از کثرت عمل بیداری می شود و بعضی از بطئی جریان خون دانسته اند

اما خواب دیدن عبارت است از توجه شعور بمراکر قوای حافظه و ذاکره و آنچه در مدت عمر احساس و ادراک شده است و بهمین جهت است که انسان هیچوقت خدا را در خواب نمی بیند زیرا در نفس خود ماهیت او را خیال نکرده و او را ماوراء جوهر می داند و بعبارة اخري معتقد است که او ما وراء طبیعت و اشیاء محسوس است لذا نمی تواند خیال کند که چیست تا آن چیز را در خواب به بیند و از همین جا بخونی معلوم می شود که خواب دیدن در نتیجه یاد و تذکر از محسوسات و مدرکات است و چه بسا که انسان قبل از خواب در فکر يك امری است و چون شعور و نفس او متوجه بدان امر است در خواب نیز به همان قضیه برخورد و شعور او به همان امر مشغول می

شود و اما سایر عوارض و حالات خواب در قسمت (هیچین) همین کتاب ذکر خواهد شد
اقسام شعور

(۱) شعور خفی و (۲) شعور جلی

شعور خفی آن است که نفس بوسیله یکی از حواس یا یکی از قوی چیزی را درك کند در صورتیکه بدرك يك چیز دیگری که مقصود بوده مشغول باشد مثلاً شما قوه باصره خود را برای دیدن نوری که از ماه یا ستاره ظاهر میشود بکار میبرید و در همان حال لکه ماه یا رنگ آسمان را نیز میبینید در اینجا شعور دویی را که در سایه شعور اولی که مقصود بوده حاصل شده است (شعور خفی) می نامند و اولی را شعور (جلی) و معلوم است که شعور دوم کمتر و خفی تر از شعور اولی است یا مثلاً از رنگ و هیئت يك طی لذت میبرید در حینی که برای تکمیل لذت نفس نزد يك آمده که آنرا خوب به بینید بوی آنرا می شنوید و لی شعور کاملاً در اطراف دیدن آن مشغول بعمل است و چندان توجهی بوی آن ندارد و در این حال شعور دویی شعور خفی و اولی شعور جلی است و معلوم است که قوت شعور اولی زیاد تر است زیرا نفس باطراف رؤیت و لذت از رنگ آن

متوجه است و شعور خفی نیز منقسم به درجانی است که متعاقب
هم تنازل دارد از آنجمله است: -

شعور خفی تر

شما يك گلی را میخواهید به بینید چون نزدیک آن می
شوید رنگ و شکل آنرا که می بینید شعور جلی است و بوی آنرا
که میشنوید شعور خفی است و در ضمن همان حال اگر بیانات باغبان
را در توصیف آن گل بشنوید آنرا شعور خفی تر مینامند و
در ضمن اگر به مسموعات یا مرئیات خود در بونایتك و گیاه شناسی
آن گل متذکر شوید آنرا شعور (ضعفی) گویند

غالباً بلکه همیشه شعور خفی با شعور جلی توأم است و احياناً شعور ضمنی هم
ضمیمه می شود

در بعضی اوقات شعور خفی بجای شعور جلی انتقال می یابد و شعور جلی به
جای شعور خفی می آید در این حال اولی شعور جلی و دومی شعور خفی محسوب
می شود و این حالت را [انتقال شعور] مینامند

انتقال شعور

شما يك کلی را می بینید و در همان وقت بوی آنرا بطور
خفی میشنوید و آنرا توجه نفس را بطرف او جلب نموده . میخواهید

بورا كاملاً استشمام نمائید در این حال از رؤیت كامل آن باز
میانید و متوجه به استشمام بو می شوید بنا بر این استشمام
که يك شعور خفی بوده شعور جلی می شود و رؤیت که يك
شعور جلی بوده است خفی میگردد یعنی بوی گل را بیشتر از رؤیت
آن درك میکنید

در اینجا اگر بخواهیم مشروحاً بحث کنیم مبحث ماخیلی
طولانی میشود زیرا انتقال شعور تنها مخصوص به انتقال جلی به
خفی نیست و علاوه در انتقال از جلی بخفی همیشه لازم نمآید که
جلی اول كاملاً خفی شود و چه بسا که شعور خفی كاملاً جلی شده
ولی جلی كاملاً خفی نشده و اندك تغییری در آن حاصل می
شود و ممكن است شعور جلی دفعه به شعور خفی تر انتقال یافته
یعنی شعور ضمنی فوراً بجای شعور جلی قرار گیرد و نفس متوجه
شعور ضمنی شود چنانچه در حین دیدن گل و استشمام (خفی) يك
مرتبۀ شعور متوجه استماع بیانات باغبان شده رؤیت و استشمام خفی
میگردد و ادراك صوت قوی شده شعور جلی نسبت به صوت حاصل
میشود و همین طور ممكن است : شعور ضمنی شعور جلی گردد

و ممكن است شعور دفعه از يك چیز به چیزی دیگر انتقال یابد مثلاً
شما مشغول دیدن شكل يك عمارتی هستید و دفعه متوجه به
صدائی میشوید که از پشت دیوار می شنوید در اینحال این انتقال
را (انتقال فجائی) مینامند

(٤) حافظه

چهارمین اثر از آناری که در ادوار بشری بظهور میرسد (حافظه) میباشد و آن عبارت است از قوه که مطالب را در مغز نگه میدارد یعنی يك قدرتی است در دماغ که هر چه وارد میشود اثر آنرا نگه میدارد و ممکن است پس از مدتی بواسطه طول زمان یا نقصان عمل آلت اثر از میان برود و همین عبارت است از (نسیان) و فراموشی - این قوت در دوره کودکی و حدیث که دوره دوم و سیم از ادوار بشری است کامل و قوی است و همین جهت این دو دوره را از حیث حافظه [دوره سهولت] نامند و در دوره کهولت و پیری رو به زوال است لیکن اینجا میان محفوظات فرق کلی است چه بسا آثار يك سلسله محفوظات به واسطه تأثیر کاملی که در روح داشته است هیچوقت محو نمیشود و خیلی از آثار است که بر عکس سریع الزوال میباشد

در بعضی اشخاص مرکز دوستی اولاد باندازه در دماغ آنها وسیع میباشد [رجوع به قوای عاقله] و باندازه جمال فرزند در روح آنها اثر و نفوذ کرده است که بعد از فقدان و مردن شکل و سیما و قیافه و حرکات و سکنتات او همیشه در قوه حافظه آنها محفوظ است و هیچوقت اثر آن از میان نخواهد رفت

با اشخاصی که خیلی مادی هستند يك وجهی که بقرض دیگری میدهند اگر سالهای زیاد بگذرد اثر مدیون از حافظه آنها خارج نمی شود یا کسانی که مرکز انصاف در مغز آنها وسیع است و دین خود را دادنی می دانند در حافظه آنها اثر دین از میان نرفته و همیشه محفوظ می ماند. با شا کرد مثلاً از فهمیدن معلومات خود لذت میبرد و روح را شوقی وافر داده بنابراین معافی و مضامین وارده بدماغ از هم فرق داشته و این تباين را [اختلاف محفوظات] گویند اما حافظه خود نیز دارای اقسامی است :-

تعداد قوای حافظه

قبلاً بایستی معلوم شود که حافظه چنانچه سابقاً در (علم قوای عاقله) در ضمن تعدد قوه « گفتیم یکی و دو نالیت بلکه حافظه های دماغ هم از حیث حواس و هم از حیث سایر اعمال عقل زیاد است مثلاً حافظه باصره و حافظه سامعه و حافظه لامسه و حافظه شامه و حافظه ذائقه و حافظه فشار و حافظه معانی و مخیلات از هم فرق دارند و در همان حال هر يك از آنها نیز منقسم به اقسامی است مثلاً حافظه باصره و سامعه هر يك متعدد است و می توانند علم روح، علم قوای عقلی، علم فراست، علم طب، علم حیوان بویاتيك نیز بولوژی و غیره را محفوظ دارند در صورتی

که حافظه علم روح با حافظه علم طب و با حافظه بونایک یا فیزبولوژی
فرق داشته و همه یکی محسوب نمیشوند
چون شرح مفصلی از تعدد حافظه در علم قوای حافظه ذکر نمودیم در این
جا محتاج به تفصیل و تکرار نیستیم [رجوع به تعدد حافظه و شکل مراکز محفوظات
در علم قوای عقلی]
لازم است معلوم شود که هر يك از حافظه مرئیات و حافظه سمعیات و
حافظه نطق و غیره نیز دارای دو قسم است (۱) حافظه جلی (۲)
حافظه خفی

حافظه جلی و حافظه خفی

شما متقن هستید یعنی صاحب چندین فن میباشید: -
مثلا فن طب و فن میکائیک و فن جراحی و فن فیزبولوژی را
میدانید و در یکی از آنها هم متخصص هستید یعنی از یکی از
آن علوم بیشتر بهره برده اید و در آن زیادتر از سایر علوم
تکرار نموده و درس خوانده و مهارت دارید مثلا میکائیک را
بهتر از همه می دانید و در اینوقت محفوظات و قوه حافظه
میکائیکی در دماغ شما زیادتر و مرکز آن وسیعتر و آن قوه
حافظه قوی تر است پس آن حافظه را (حافظه جلی) و حافظه
بقیه علوم را حافظه (خفی) نامند و معلوم است از هر کدام

از آن علوم نسبت بدیگری کمتر صاحب محفوظات بوده باشید
حافظه آن ضعیف تر و خفی تر محسوب میگردد
اینها غیر از حافظه های بالقوه است که خداوند قادر
است در دماغ انسان آنها را حافظه های بالفعل قرار دهد
چنانچه در علم قوای عقلی ذکر شد
از اینجا علت استحکام محفوظاتی که بیشتر تکرار میشود و عدم استحکام
یعنی سرعت زوال محفوظاتی که یکمرتبه خطور کرده است معلوم میگردد زیرا
پر واضح است که هر قدر يك مطلبی بیشتر شنیده شود یا دیده شود زیادتر
در مغز (در حافظه) تأثیر نموده و در روح بیشتر نفوذ می کند و در اینجا
واجب است که مربی حافظه را تهذیب نماید

تقویت و تهذیب حافظه

انسان وقتی قوه حافظه را شناخت و تعدد آن را فهمید و مرکز
های بالفعل و بالقوه را دانست البته جد و جهد خواهد نمود
که حافظه های ضعیف را به تکرار و تمرین تقویت نموده و
بحدود قوت رساند مثلا ممکن است حافظه بالقوه را خورده خورده
جزء حافظه بالفعل نموده آنکاه مرکز حافظه بالفعل را وسیع سازد
و هر قدر از حافظه های بالقوه جزء حافظه های بالفعل خورده
شود ممکن است انسان بیشتر بتواند صورت محفوظات را نگاه داشته

و بر معلومات خود بیافزاید آنگاه دائره علوم و فنون او وسیع می گردد و بهرور میتواند در قسمت زیادی از علوم متفنن شده و در بعضی از آنها نیز متخصص شود

مرئی بایستی حافظه ها را برای درس يك چیز بكار برده و تنها اکتفا بحافظه سمعیات نماید مثلاً در تدریس یونانیک باید گیاه را گذشته از تعریف نشان دهد که به بیند و بدهد که متعلم استشمام نماید و لمس کند و به چشد تا در حافظه سامعه و باصره و ذائقه و شامه و لامسه و نطق او محفوظ شود و هنگام درس مجردات و قوی در تقریب آنها به مادیات توضیحات و تعریفات خود را تکرار نموده و عبارات مختلفه در روح شاگرد نفوذ دهد گذشته از اینها دماغ افراد بشر مختلف است ممکن است در بعضی از شاگرد ها حافظه مرئیات قوی تر از سمعیات و در بعضی بر عکس باشد

علاوه بر اینها اوقات در حفظ معانی و مطالب فرق دارد: برای تدریس صبح و برای تکرار (شب) بهترین اوقات است و نیز بایستی وسائل تشویق معلم را نسبت بهر درسی فراهم نمود زیرا بعضی از معلومات است که روح کاملاً به آموختن آنها مایل و شائق است از قبیل طبیعیات و فهم اسرار طبیعت و از بعضی غالب نفوس اشتمزاز و اکراه دارد از قبیل علوم ریاضی و

همین جهت علمای نفس علوم ریاضی را [فنون جافه] مینامند یعنی علوم خشك زیرا هم آن علوم بنفسه نسبت به روح تناسبی ندارد و بفکر نمیچسبند و هم قوای دماغی را خشك میکنند و مستکرم و مانجمد میسازد و بنا بر این بایستی معلم خیلی سعی کند که وسائل تشویق و ترغیب روح متعلم را نسبت بتعلیم مخصوصاً ریاضیات فراهم نماید

همین جهت است که علمای روح سعی دارند که معلم را بحال خود واگذار نموده تا هر علمی را که میل دارند بیاموزند و در هر فنی که میخواهند متخصص شوند عقیده دارند که اگر این نکته مراعات نشده و متعلم را بتحصیل چیزی بعضی علوم وادار نمایند در دماغ او يك تشنج ناملائی حادث گردد و بکلی قوه میل و رغبت در دماغ او ضعیف شده و در نتیجه چهل را در هر حال بر تحصیل علم ترجیح میدهد

بهترین وسیله برای محفوظ ماندن معانی در قوه حافظه شاگرد فهم کامل به درس است معلم اگر توانست مطلب را خوب بشاگرد بفهماند حفظ آن برای متعلم آسان خواهد بود و از همین جا معلوم میشود اشخاصی که تنها الفاظ را محفوظ داشته و طوطی وار بیان میکنند اعتمادی به محفوظات آنها نیست و پس از چندی از آنها آری خواهد ماند و همین مطلب سوء تدریس و بدی امتحانات

مدارس ما را مبین میدارد

تعجب نیست چرا یکنفری که امروز رئیس فلان اداره یا فلان مدرسه است و با آنکه سابقاً تحصیل کرده و از فلان مدرسه تصدیق هم دارد معذک صاحب هیچ فقی نیست و معلومات او به مراتب کمتر از معلومات يك شاگرد مدرسه است زیرا علت آن است که معانی کاملاً در قوای حافظه او رسوخ نکرده و تأثیری در روح او ننموده بلکه يك سلسله الفاظ مرتبی را بقوه حافظه سپرده است و در همان حال در نظر داشته که فقط در هنگام امتحان محتاج الیه او است و جز موقع امتحان مدرسه حفظ آن از وی نخواهد داشت - این قسم تحصیل کرده ها فاقد سلیقه هستند



ه ذاکره

﴿ یاد ﴾

پنجمین قوه از قوایی که در ادوار بشری بظهور میرسد قوه ذاکره میباشد و آن عبارت است از قوه در مغز که يك مطلب محفوظی را از قوه حافظه گرفته و به روح یا عقل ارائه و نشان میدهد و علت آن خطور يك معنائی است در ذهن که یادآوری مطلبی را ایجاب می نماید مثلاً شما يك سیاه پوستی را می بینید در آنوقت ممکن است قوه ذاکره معنایی را که در تشریح یا فیزبولوژی راجع بعلت سیاهی پوست و ماده (پیکنموم) خوانده اید و در مرکز حافظه محفوظ است گرفته و به روح و نفس ارائه دهد و بعبارة اخری یادآوری و در و از اینجا معلوم میشود که وجود ذاکره بدون سبب و بدون خطور يك معنائی که ایجاب کند غیر ممکن است و خود بخود ممکن نیست انسان يك چیزی را یاد آورد

در تربیت و تقویت قوه ذاکره تکرار و یادآوری خیلی اهمیت دارد و در همان حال حافظه را نیز تقویت میکند و محفوظات را بیشتر با بر جا میخاید

معلم میتواند شاگرد را وادار کند که درس خود را یاد آورد و به ذهن خطور دهد آنوقت بر زبان جاری سازد و این عمل را تکرار نماید

از اینجا معلوم می شود که رابطه میان قوه حافظه و قوه ذاکره پیش از رابطه میان هر دو قوه دیگری از قوای دماغ است زیرا اگر حافظه نباشد ذاکره هیچ موجودیتی نخواهد داشت و اگر شما چیزی را ندانید چطور می توانید آن را یاد بیاورید و همچنین اگر ذاکره نباشد قوه حافظه اظهار وجودی نتواند نمود مثلاً اگر يك مطلبی را در قوه حافظه نگاه دارید و فرضاً ذاکره نداشته باشید مثل این است که آن مطلب را حفظ کرده اند زیرا قوه موجود نیست که بتواند آن مطلب را از مرکز حافظه گرفته به روح نشان میدهد

بنابر این هر وسیله که برای تربیت حافظه مؤثر باشد برای تقویت ذاکره نیز مفید است

بعضی از علمای روح برای تربیت ذاکره و تقویت آن در یاد آوری اختصار یا ربط دادن يك مطلبی را بمطلبی دیگر یا به شعر در آوردن مطالبی که حافظه میخواهد حفظ کند یا داشتن دفتر یادداشت را وسیله قوی و مؤثر دانسته اند

مثلاً در اختصار (نحت) را که يك فصلی از علم اشتقاق است بکار میبرند چنانچه طمه (بسمله) را بجای بسم الله الرحمن الرحیم و (نيس) را بجای تلکراف فی سیم و (تل) را بجای تلکراف و (کم) را در علم حساب بجای (کوچکترین مضرب مشترك)

و (بمعن) را بجای بزرگترین مقسوم علیه مشترك حفظ می کنند که یاد کردن آن زود تر میسر شود

یا مثلاً وقتی بشما کسی را می گویند که اسمش چراغ علیخان است و شما نمی دارید اسم او را محفوظ دارید که ذاکره شما در موقع یاد آوری اجابت کند لفظ چراغ را در اسم او به چراغی که در حضور خود روشن می کنید رابطه داده و این ربط را در ذهن خطور می دهید و بنا بر این یاد آوردن آن آسان می شود

یا مثلاً بواسطه آن که شعر دارای يك وزن و قافیه معینی است حافظه را مقید می کنید که با همان وضع مخصوص حفظ نموده و ذاکره را مقید میدارید که بهمان شکل بشما تحویل دهد ماده تواریخ در میان شعرا بدین واسطه مرسوم شده است زیرا حفظ يك عدد زیادی را که یاد آوری آن مشکل است بحساب « ا ب ج د » بصورت يك یا چند کلمه در آورده که هم حفظ آن آسان است و هم یاد آوردن آن مشکل نیست



(۶) سرعت انتقال

سرعت انتقال یکی از اعمال روح یا عقل است که ارتباط يك معنایی را با يك معنایی دیگر در ذهن خطور میدهد.

بعضی از علمای نفس (سرعت انتقال) را به (ارتباط مضامین) تعبیر نموده در اینوقت می گویند (ارتباط مضامین) يك اتصال است میان دو معنی که چون یکی از آنها در ذهن خطور کند یعنی انسان آنرا بیاد بیاورد لازم آید که دیگری را متذکر شده باد آورد و در میان کلیه مطالب و معانی ذهنی يك ارتباطی موجود است غیر قابل انفکاک بطوریکه علمای روح افراد يك معنی را در دماغ بلكي محال دانسته اند مثلاً وقتی که شهر نیویورک در مغز شما خطور می کند عظمت آنرا بواسطه کثرت نفوس و تعدد مدارس و کار خانجرات و سایر وسائل تمدن می دانید یا وقتی يك مسجدی را می بینید عبادت و نماز و سایر احکام الهی در ذهن شما خطور مینماید و همین است معنی سرعت انتقال.

در اعمال ذاکره و حافظه سرعت انتقال مدخلیت کلی دارد زیرا حفظ کردن يك معنی یا یاد آوردن آن جز بوسیله ارتباط به معنایی دیگر غیر ممکن است و چنانچه در تعریف ذاکره گفتیم يك معنایی در ذهن خطور می کند که موجب میشود معانی دیگر

بیاد انسان آید و بنا بر این ذاکره و حافظه هر دو مربوط به سرعت انتقال و ارتباط مضامین هستند.

سرعت انتقال دارای اقسامی است از آن جمله: (۱) انتقال مکانی [۲] انتقال زمانی [۳] انتقال سببی [۴] انتقال تعینی [۵] انتقال غیر منطقی [۶] انتقال تمثیلی [۷] انتقال تبیینی [۸] انتقال عوارضی [۹] انتقال مکانی.

انتقال مکانی آن است که روح از يك چیزی بمکان آن پی برد یعنی خطور آن چیز مستلزم شود که مکان آن نیز یاد آید مثلاً يك نفر چینی را که می بیند مملکت (چین) را بخاطر می آورد یا حیوان (کانکوره) را که مثلاً در آسیا مشاهده میکنید مکان آن را که امریکا است متذکر میشوید.

[۲] انتقال زمانی

انتقال زمانی آن است که نفس از يك چیزی بزمان وجود یا انتقال آن پی برد مثلاً کره زمین را که در ذهن خطور میدهد زمان وجود و انتقال های پیاپی آنرا نیز متذکر می شوید و حدوث شب و روز را بیاد می آورید.

[۳] انتقال سببی

انتقال سببی آن است که روح از مؤثر و علت يك چیزی به مسبب و معلول یا برد یا بر عکس: [۱] مثلاً وقتی آتش را متذکر

می شوید عقل شما منتقل به گرمی و شدت حرارت آتش می شود
در اینجا خطور آتش که سبب حرارت بوده است علت تذکر
حرارت که مسبب و معلول آتش میباشد شده است (۲) یا آنکه
حرارت زیادی از خارج به جسم اثر نموده فوراً منتقل به آتش
می شوید در اینوقت خطور مسبب باعث شده است که پی به
سبب آن ببرید و آتش را باد آورید

۴ انتقال نعتی

انتقال نعتی آن است که از چیزی اوصاف آن پی ببرید و آن صفت را
مربوط به خصائص آن چیز نمائید مثلاً الماس را که در ذهن خطور
دهید پی میبرید این معدن يك حالت برندی خواهد داشت و
علاوه نیز از خواص آن اشتعال است یا مثلاً کوسفند را که باد
می آورید ممکن است به شیر دادن یا بچه زائیدن یا چریدن آن پی ببرید
۱۵۰ انتقال غیر منطقی

انتقال غیر منطقی آن است که يك علت و سبب معینی
ارتباط میان در چیز را در ذهن ایجاد نمیکند بلکه اتفاقاً شما از يك چیز
به چیز دیگری پی می رید مثلاً نباتات را که در ذهن خطور می
دهید ممکن است دفعه منتقل به جمادات یا حیوانات بشوید

{ اگر فلسفه آسلسل را موجب انتقال ندانیم }

۶ انتقال نمائی
انتقال نمائی آن است که در موقع خطور يك چیزی در ذهن
چیزی دیگر بواسطه شباهتی که با اولی داشته در ذهن شما خطور
کند مثلاً يك شخصی را می بینید که سیاهی آن شبیه به نواد و شما است
در اینجا فوراً منتقل به هیکل و شکل برادر خود می شوید
[۷] انتقال تباینی

انتقال تباینی آن است که از خطور يك چیزی بچیز دیگری
که ضد آن است پی میبرید مثلاً ممکن است در موقع خطور آتش در
ذهن شما منتقل به آب بشوید یا يك شخص ثروتمندی را که می بینید
فوراً منتقل بیک فقیر بینوایی بشوید یا يك بشره خیلی
سفیدی را که در ذهن خطور دادید به يك سیاه زنگی منتقل شوید
۸ - انتقال عوارضی

انتقال عوارضی آن است که از خطور يك چیز در ذهن
پی به عوارض آن برده شود مثلاً شخصی را که در ذهن خطور
می دهید ممکن است بر بلندی یا کوه ناهی آن متذکر شوید
یا اسم او را در ذهن خطور دهید

توالی قوه انتقال

قبلاً بایستی معلوم شود که انتقال از يك معنی کنهابه يك معنای

دیگر اختصاص نداشته بلکه غالباً انسان از يك معنی به معنای
زبانی پی میبرد در اینوقت آنرا [توالی انتقال] گویند مثلاً شما
(بغداد) را در ذهن خطور می دهید در اینوقت منتقل
می شوید که مثلاً در تحت تسلط انگلیس واقع است و بعد متذکر
میشوید که قسمت اعظم نفوس آن ایرانی است و بلافاصله
قانون بین المللی را یاد می آورید که غلبه نفوس هر ملتی
در يك شهری ایجاب می کند که آن ملت حق مداخله و
تسلط داشته باشد و بعد متذکر می شوید که قبلاً بغداد پایتخت
ایران بوده است و فوراً شهر تیسفون و مداین را بخاطر خطور
می دهید و بعد منتقل می شوید که نمبر حالیه پست انگلیسها
در بصره دارای رسم طاق کسری است و در همان حال ممکن
است یاد بیاورید که قبلاً از انگلیسها - ترکها بغداد را در تصرف
داشتند و قبل از آنها يك وقتی بدست هلاکوا افتاده و فوراً منتقل
شوید که مرکز خلافت خلفای بنی عباسی نیز بوده است و در
عین حال ممکن است در کلمه (بغداد) غور نموده و در ویولوژی -
آن فکر کنید و ممکن است منتقل شوید که اصل این کلمه
(باغ داد) یعنی (باغ عدل) بوده است و بعد پی ببرید
که بغداد يك باغی بوده است نزدیک مداین که جایگاه جلوس
پادشاهان فارس و درواقع محل حکمرانی بوده است

در اینجا بایستی بخوبی معلوم شود که تمام این انتقالها
با يك نوع سرعت انجام نمی گیرند بلکه در میان آنها اختلاف
است. بعضی از آنها زود به ذهن خطور می کند و بعضی در
تر و بعضی محتاج سعی و جد و جهد است و این احتیاج به
تربیت دارد

تربیب انتقال

قوه انتقال را مقلم میتواند تربیت کند و تربیت این قوه بیشتر مربوط
به تربیب قوه ذا کره و حافظه است ممکن است قوه انتقال متعلم بد نباشد
و از دیدن يك شخصی منتقل بطرف اسم او بشود اما ذا کره
او بعدی ضعیف باشد که نتواند اسم او را از قوه حافظه در
یافت کرده و بعقل نشان دهد. این حالت غالباً بعد از سن
جوانی برای غالبی از متفکرین روی می دهد

علاوه بر این انتقال در اذهان افراد مختلف است: ممکن
است وقتی معلم کلمه « آب » را بر زبان جاری کرد بکنفر
پی به تری آن برده دیگری منتقل به غرق شدن در آب شود و
دیگری به جریان آن پی برد و دیگری به قوه فشار در آن متذکر شود

لهاست [اومس] که یکی از علمای پسیکو لوژی است این اختلاف را ناشی از اختلاف میل و قوه رغبت اشخاص تصور نموده است .
در این جا ممکن است معلم قدرت { قوه انتقال } اطفال را بشناسد انگاه در تربیت آنها می تواند کوشش کند و علاوه تشبیه اشیاء به یکدیگر و ارتباط هر چیزی با چیز دیگری بزرگترین سبب تقویت و تربیت قوه انتقال است



(۷) حرکات طبیعی

حرکات طبیعی يك سلسله صفاتی است که در ادوار بشری از ابتداء دوره اول در وجود انسان بظهور میرسد
قبل از تعریف و توصیف حرکات طبیعی لازم است که شرحی از طبیعت بیان نمائیم : —

طبیعت

طبیعت در اصطلاح علمای کرمکرافتی (*) عبارت است از حرکت سیارات و نظامات کلیه شمسی و در اصطلاح علمای زئولوژی (**) عبارت است از صفات حیوانات و در اصطلاح علمای بوتانیک (***) عبارت است از حالات عمومی نباتات و در اصطلاح علمای الهیات و اتولوژی [****] عبارت است از يك موهبت خدائی که خداوند برای هدایت حیوان به او اعطا نموده است و در اصطلاح علمای بیولوژی و مادی ها عبارت است از قوه که کلیه موجودات مادی را اداره می کند و در اصطلاح علمای شیمی لاخص عبارت است از گاز ها و سوائل

(*) کرمکرافتی علم هیئت و افلاک (**) زئولوژی حیوان شناسی

(***) بوتانیک گیاه شناسی (****) اتولوژی علم الهی

و جوامد و در اصطلاح علمای فزیک عبارت است از نور و حرارت و الکتریک و قوه جذب و دافعه

- و در اصطلاح علمای علم روح (پسیکولوژی) عبارت است از فطرت یا صفات اولیه و اطوار و کلیه حرکاتی که از نفس حاصل میشود

حرکت

حرکت ناموسی است از مظاهر طبیعت که بواسطه آن کائنات و کلیه موجودات زنده و قائم هستند و سکون ضد حرکت است و بطور اطلاق غیر ممکن میباشد یعنی هر چیزی را که حکم به سکونت آن میدهند نسبت به چیزی دیگر است و لافی حدنفسه آن چیز محکوم بسکون در حال حرکت می باشد مثلاً در علم افلاک ستارها را دو قسم می شماریم نوابت و سیارات و نوابت را ساکن می شماریم در صورتیکه مقصود سکون مطلق نیست بلکه برای اینکه حرکات نوابت بر ما مخفی است نسبت بسیارات آنها را ساکن و ثابت می شماریم و حرکت دارای اقسامی است که همه را حرکات طبیعی گویند

حرکات طبیعی

حرکات طبیعی چنانچه گفتیم يك سلسله صفاتی است که در ادوار بشری حیوان حاصل میشود یا عباراتی دیگر اعمالی است بدون قصد که از نفس یا فطرت حیوان صادر می گردد بدون این که قبلاً کسی با او آموخته باشد و آنها را [حرکات غریزی] یا (غرائز حیوانی) نیز میگویند مثلاً ترس که یکی از حرکات طبیعت است يك عملی است بدون اینکه انسان قصد کند یا مقدمه برای يك نتیجه تصور نماید از روح او حاصل میشود بدون آنکه قبلاً از کسی آموخته یا یاد گرفته باشد

قبلاً بایستی معلوم شود که کلیه حرکات طبیعی که در حیوان بظهور میرسد از انسان نیز ممکن است ظهور یابد لیکن غالب آنها را قوای عاقله مانع از ظهور می شود. این مطلب را (ژیمس) که از علمای فزیک این علم است بر رد عقائد جمعی از علمای پسیکولوژی با دلائل زیادی ابراد نموده زیرا بعضی از علمای علم روح حرکات طبیعی را در قسمت اول به دو قسم منقسم نموده اند: - [(۱) غرائز حیوانی (۲) غرائز انسانی] و حرکاتی که در حیوانات مشاهده نموده و بر عکس در انسان ندیده اند از مختصات

حيوانات غير از انسان دانسته اند

حرکات طبيعي در قسمت اول منقسم به [٢] قسم است [١] حرکات طبيعي انفرادی [٢] حرکات طبيعي اجتماعي

(١) حرکات طبيعي انفرادي

حرکات طبيعي انفرادی عبارت است از اعمالی که از نفس حيوان نسبت به خود او صادر می شود از قبیل حفظ خویش از کلیه مخاطرات و چیزهائی که ممکن است با ضرری رساند یا جلب چیزهائی که ممکن است برای او منفعت داشته باشد و موجب بقاء او بشود مثلاً حيوان با انسان برای خود طلب روزی میکند : این يك حرکت طبيعي انفرادي است که حيوان برای بقاء خود جلب منفعت نموده با آنچه موجب حیات او است جذب می نماید مثلاً کلیه حیوانات باندازه که خود را در بقاء و زندگانی محتاج به نور آفتاب می دانند جلب نور مینمایند وقتی میکروها (که چه بعضی از علمای نفس آنها را از صف حیوانات خارج شمرده اند) برای حفظ بقاء خود در اماکنی که نور آفتاب نیست و منازلی که سقف دارد از قبیل بازارها و غیره سکونت اختیار نموده و خود را با آفتاب نشان نمیدهد یا مثلاً انسان از نزدیک شدن باتش رهیز مینماید یا گریه و رویه و سک از انسان دوری نموده و

فرار می کنند اینها يك مجموعه حرکات طبيعي انفرادي است که حيوان برای بقاء خود بدون اینکه کسی با او آموخته باشد بکار می برد

حرکات طبيعي انفرادی دارای اقسام بسیاری است که مشهور ترین آنها [١] ترس [ب] جنک [ج] طلب روزی است تدبیر منزل نیز يك حرکت طبيعي است که بعد ها ذکر خواهد شد

- ١ - ترس

ترس يك حرکت طبيعي است که در موقع احساس يك چیزی موحش و عجیب بی اختیار در نفس ظاهر می شود مثلاً تاریکی يك چیز موحش و عجیب است که انسان بدون اختیار و بدون این که کسی با او آموخته یا وحشت تاریکی را به او گفته باشد بمجرد رؤیت ترسان می شود

بیشتر ترس در دوره دویم و سیم از ادرار بشری در انسان ظاهر می گردد و بعدها خورده خورده از آن کاسته میشود لیکن همیشه رفیق انسان است و هیچگاه از او جدا نخواهد شد

علت خوف و ترس از ظلمت بواسطه آن است که بشر خصوصاً در عصرهای توحش غالباً در شبها دچار زحمت و اذیت از سایر حیوانات می گردیده است و از همانوقت در تمام خانواده های بشری بطور توارث باقی مانده است

اگر چه قسمت اعظم ترس در افراد بواسطه سوء تربیت در هنگام طفولیت بوده لیکن ترس اساساً يك حرکت طبیعی است که ممکن است بواسطه سوء تربیت زیاده گردیده و بر اهمیت خود بیافزاید و در اینجا معلم می تواند خورده خورده از خوف به کاهد همانطور که می تواند بر خوف طبیعی افزوده نماید چنانچه اکثری از معلمین بواسطه این که میخواهند متعلمین را مجبور به مراعات انتظام و حفظ دروس خود نمایند میترسانند و این خود يك اشتباه بزرگی است زیرا ملکه ترس برده اغ آنها مستولی شده و این حرکت طبیعی تقویت یافته آنگاه ترس زیاده همیشه صاحب انسان بوده و در ادوار عمر جبان و خائف خواهد ماند و هیچ گاه کار بزرگی از او وجود نخواهد رسید سعدی شاعر فضل ما نیز میگوید
نو آموز را مهر و تحسین و زه ز تهید و تویخ استاد به
و بهتر این است که معلم یا صاحب منصب مزایای شجاعت و قوت قلب را بر روی معلم یا تابعین خود مشروحاً ذکر کرده و عیوب ترس را بیان نموده و علاوه موجبات ترس را نیز زایل کند

ب - جنگ

جنگ يك حرکتی از حرکات طبیعی است که انسان برای حفظ هیات و بقا از ابتدای پیدایش خود بکار برده است

جنگ با برای جلب منافع است و با بجهت دفع مضار جنگ شاهین با مرغهای ضعیف و حیالاً با کوسفند و شاید با انسان برای آن است که جلب منفعتی نموده و بقاء خود را بوسیله خوردن گوشت آنها محفوظ دارد

جنگ انسان با مار با افعی برای آن است که دفع مضار نموده بقاء خود را بواسطه اجتناب از زهر کشنده آن نگاهدارد جنگ ها دارای اقسامی است و در قسمت اول منقسم به جنگ افرادی و جنگ اجتماعی است و هر حال برای دفع مضار با جلب منافع است [بر ناردی] از عالمای بزرگ اجتماعی میگوید [جنگ خلایق ترقی و بقاء است] [*]

ج - طلب روزی

طلب روزی يك حرکت طبیعی است که حیوانات برای بقاء خود بکار میبرند این طلب گاهی منجر به جنگ می شود و گاهی به سهولت انجام میگیرد اگر خوف و ترس نبود این حرکت در حیوان بیشتر از آنچه معلوم است ظاهر میگشت شیر و پلنگ از انسان خوف دارند و الا بشهر ها داخل میشدند و در آن جا روزی فراوانی می یافتند و در از افراد جنس خود میترسند

[*] برای زیادی توضیح و امثله مراجعه شود به کتاب [ماوراء مدرسه] از مؤلفات صاحب این کتاب

والا صاحب مال را مهلت نمیداد

(۲) حرکات طبیعی اجتماعی

حرکات طبیعی اجتماعی که قسمت دوم از حرکات طبیعی میباشد اعمالی است که از نفس حیوان نسبت به اولاد یا فامیل یا نوع یا جنس او صادر می شود مثلاً انسان بچه خود را شیر میدهد و می پروراند و محلی برای او میسازد یا از فامیل خود سرپرستی میکند یا به افراد بشر که هم نوع اوست رحم و شفقت می نماید و سایر حیوانات را که از جنس او است رزق یا روزی میرساند.

اگر در حالات عمومی مورچه ها دقت کنید خواهید دید که زندگانی آنها يك حیات اجتماعی است که با یکدیگر در طلب روزی و جلب ملائمت رفاقت و معاونت مینمایند و همین طور آهوان و گورخرهای وحشی در بیابانها دسته دسته با هم بسر میبرند و همین قسم گرگها غالباً در موقع گرسنگی با یکدیگر همراهی نموده بر حیوانی که طعمه آنهاست هجوم کرده و با هم جلب منافع و دفع مضار مینمایند

مثلاً معروف است که کربه هفت جا برای حفظ بچه خود عوض میکند که میباید کربه یا حیوانی دیگر بچه او را طعمه

خویش سازد

این ها همه حرکات طبیعی و اجتماعی است که حیوان طبعاً و بدون اینکه کسی با او آموخته باشد در باره جنس یا نوع یا فامیل یا اولاد خود بکار میبرد

حرکات طبیعی اجتماعی دارای اقسامی است که مشهورترین آنها:

- ۱- شوق - ب- هوش - ج- تأسی - د- رفاقت - ه- عجب - و- مالکیت
- ز- افتاء - ح- ایجاد

۱- شوق

شوق يك حرکتی است طبیعی که باعث میل بکاری یا امری شود و آن بزرگترین عامل ارتقاء بشر و تکامل فرکیه فزون و صنایع و پیشرفت در جنگها است. شوق است که انسان را وادار به تألیف کتاب یا تدریس یا ساختن دژ یا راه انداختن کشتی یا سواری اتومبیل و غیره مینماید و شوق است که محصل را وادار به تحصیل و تکمیل معلومات نموده و برای نیل به آرزو تحمل هر گونه زحمت و مرارتی مینماید و شوق است که سیادت و زکی را نصیب يك فرد یا يك ملت یا يك فرقه یا فاعلی فانی میکند

شوق مهمترین مباحث پسیکولوژی ادوار بشری مخصوصاً دوره کودکی و حداثت است و دارای اقسام بسیاری است از آن جمله [۱] حب خبر [۲] حب شهرت [۳] حب جمال

(۱ - حب خبر)

حب خبر عبارت است از يك ميل طبيعي به دانستن هر چیزی یا امری که تازه وقوع یافته یا تنها بر انسان مجهول است - این حرکت طبیعی از دوره کودکی تا آخرین مرحله از مراحل عمر در انسان نمو مینماید. و هر قدر بر عمر افزوده و بر اطلاع انسان زیاد شود میل و رغبت به اطلاع زیاد تر می گردد

در غالب اطفال ملاحظه میفرمائید: يك چیزی که می بینند میل دارند آنرا مدتی با خود داشته باشند و احوالنا دست بر آن مینهند و آنرا خوب ملاحظه میکنند و مجهولات واجیع به آن چیز را میپرسند و هر قدر بر سن انسان افزوده شود دوره این حرکت طبیعی وسیع تر و قوه آن در دماغ یا رجا و محکم تر و مرکز آن گشاده تر میشود بر اولیاء اطفال و معلمین لازم است که این حرکت طبیعی را در اطفال نمودار و تربیت نموده و از هر چیزی که سؤال نمایند با عباراتی ساده و نزدیک بفهم آنها بیان نموده و آنها را مطلع نمایند تا قوه آن در دماغ آنها مستحکم گردیده و مرکز آن در مغز آنها وسیع شود و این حرکت طبیعی در وجود اطفال زیاد گردد

(۲ - حب شهرت)

حب شهرت يك ميل طبيعي است به اعمالي که انسان را در

میان نوع معروف و مشهور سازد و این حرکت ناموقعی که موجب مرض عجب و خود برستی نشود مستحسن است و ممکن است بواسطه این حرکت انسان اعمالی از خود بروز دهد که نفع آن شامل خود او و سایرین گردد

مثلا شما يك مدرسه دار لفنونی تاسیس مینمایند برای اینکه به صفت معارف دوستی معروف شوید یا خدمتانی است به وطن یا نوع خود مینمائید یا در يك جنگی نهور یا شجاعت بخرج میدهید که اسم شما را به خیر یاد کنند. این ها همه حرکات طبیعی اجتماعی شوقی است که از انسان در ادوار مختلفه حاصل میگردد

(۳ حب جمال)

حب جمال شوقی است که انسان را به الوان مختلفه و اشکال زیبا مایل و راغب می نماید و این حرکت طبیعی بیشتر در اطفال وجود دارد که از منظر طبیعی و انواع کلهای رنگارنگ و عکس های مختلف و نقاشی های گوناگون مسرور می شوند و زیاده از حد رغبت به آنها دارند. اگر معلم این حرکت را در اطفال تربیت نموده و نمو دهد ممکن است نقاشی و تصویر و عکاسی بیش از تمام فنون طرف میل و رغبت آنها واقع گردد

بطور کلی برای انواع شوق ها يك قسم تهییج و ترغیبی از طرف مربی لازم

است که این حرکت طبیعی را نمود داده و قوه آنرا در دماغ تحريك كند و برای تهییج و ترعيب معلم نیز وسائل تشویق کمال ازوم را دارد

بعضی از وسائل تشویق طبیعی است از قبیل حب خبر ، وحب جمال که اولی انسان را به کشف مجهول سوق داده و دومی نیز بواسطه شغف و سروري که از الوان و اشکال تشك در نفس حاصل میشود بیل و رغبتی به کشف و بحث در حقیقت آن ظهور می یابد و بعضی از وسائل تشویق صناعی است از قبیل کتابهای ملون و مصور و تصاویر ملون و رنگارنگ و نقشه های تشك و اشکال حیوانات و نباتات و نقاشی بر روی تابلو مدرسه و استعمال خطوط زربینی و روشه

بنا بر این معلم می تواند وسائل تشویق طبیعی را تهییج نموده و وسائل تشویق صناعی او را نیز فراهم نماید و بهمین جهت است که در پروگرام مدارس اروپائی مخصوصاً مدارس انگلیس بیشتر اهتمام به وسائل تشویقی میشود مثلاً در علم الاشياء محتاج به کتابت يك سلسله هملاتی نمی شوند که نه شاکر در فهمد و نه معلم تواند بفهماند بلکه متعلمین را در باغچه مدرسه بوقایم می آموزند و در اطاق حیوانات زئولوژی تدریس می کنند و کلیه علوم را با یکدیگر ارتباط داده و همه را مختلط با هم تدریس مینمایند

(ب) هوش

دومین حرکت طبیعی اجتماعی [هوش] میباشد و آن عبارت است از توجه روح و دقت در فهم هر چیزی که وارد عارض بر نفس میباشد و آنرا (نباهت نفس) نیز گویند

شما احیاناً به يك چیزی نگاه میکنید و به اصطلاح عوام چشم خود را بدان دوخته اید اما فکر شما مشغول به مطالعه

چیز دیگری است در آن حال آن چیز را که چشم بر آن دوخته اید نمی بینید زیرا هوش شما که عبارت از جذب فکر است مشغول به چیز دیگری است لهذا آن چیز مرئی را نفس درك نمی کند و در اصطلاح میگویند (هوش نیست)

با آنکه کسی شما صحبت میدارد و شما هم مطالب او را میشنوید اما چون فکر را منحصر بمطالعه مطلبی دیگر کرده اید و بعبارۀ آخری هوش متوجه نیست نفس درك نمیکند یعنی مطالب او را می شنوید اما نمیفهمید

پس اگر مطلبی را شنیدید و خوب فهمیدید یا چیزی را دیدید و خوب شناختید همان عبارت از يك حرکت طبیعی یا انحصار فکری است که موسوم به (هوش) و (نباهت) است — هوش بر دو قسم است [۱] هوش اجباری [۲] هوش اختیاری

(۱) هوش اجباری

هوش یا نباهت اجباری آن است که انسان در حینى که متوجه بامری است دفعۀ بواسطه وقوع حادثۀ متوجه بدان شود مثلاً شما مشغول نوشتن هستید و هوش شما کاملاً متوجه بکتابت است ناگهان يك ماری از سقف بر شما بر زمین می افتد در این موقع اجباراً هوش شما از کتاب منحرف گردیده و بواسطه افتادن مار

که وقوع يك حادثه خارجي است متوجه بهار و شكل و هيئت آن مي شويد - در اين موقع هوش به وجود مار را علمای نفس هوش اجباري مي نامند . حوادثي که ممکن است در انسان حرکت اجباري نفس را اجباب نمايد زياد است و احتياجي به بيان ندارد . زیرا کليه حوادثي که یکی از حواس را بتواند بخورد جلب کند هوش اجباري حاصل ميشود - علمای نفس اثر اين حرکت خارجي و هوش به آنرا [خاطره انفعالي] نامند زیرا خاطره انفعالي عبارت از حالتی است که بواسطه يك امر خارجي در نفس حاصل ميشود

(۲) هوش اختیاری

هوش اختیاری آن است که نفس انسان از روی اختیار فکر خود را توجه به يك عملی دهد

مثلاً در همان مثال سابق وقتی که مشغول نوشتن هستید و مار بر زمین میافتد هوش شما اولاً متوجه به مار و شكل و هيئت آن ميشود و این هوش اجباري است و پس از آن هوش شما به كشتن مار با فرار از آن توجه مینماید

یا آنکه در حین کتابت بنا به میل و اراده نفس (بواسطه كشات مثلاً) از نوشتن منصرف شده و هوش شما متوجه بخوردن چیزی یا شنیدن مطلبی ميشود و در این موقع علمای پسیکولوژی آن را

(هوش مبلی) یا [هوش اختیاری] می نامند و علمای نفس آنرا این میل و هوش اختیاری را [خاطره استحضاري] نامند زیرا خاطره استحضاري حالتی است که در نفس بواسطه خود آن حاصل می شود حوادثي که موجب هوش اختیاری ميشود بسیار است و این بسته به تربیت انسانی است زیرا میل نفس به هر چیزی که توجه نماید هوش نیز متوجه بآن خواهد بود مثلاً کسی که قوه تألیف کتاب در دماغ او قوی است البته غالباً هوش او متوجه مطالب و مضامین فنون است و کسی که مرکز حب شهرت در دماغ او وسیع است هوش او همیشه متوجه بکسب شهرت خواهد بود و هوش نظامی غالباً بمیدان جنگ و دفاع توجه دارد در اطفال هوش اختیاری نیست و اگر هم باشد نادر خواهد بود و برعکس هوش و نباهت اجباري موجود است زیرا حواس اطفال کاملاً در تحت تأثیرات خارجي واقع است و در تربیت اطفال نیز هوش اجباري کاملاً مدخلیت دارد

تربیت هوش

هوش از حیث تربیت يك مبحث مهمی از پسیکولوژی را تشکیل میدهد و خصوصاً دانستن تربیت هوش اجباري برای معلم و صاحب معصب فوق العاده اهمیت دارد و علمای پسیکولوژی از متاخرین بیشتر به تربیت هوش اجباري توجه نموده اند بلکه بعضی از دانشمندان این فن هوش اختیاری را هیچچیز و محتاج تربیت ندیده و به طبیعت

و اگذار نموده اند مثلاً سابقاً [و حتی امروزه] معلم برای تربیت هوش اختیاری شاگرد بوسائلی متشبه میشد که عاقبت آن فوق العاده وخیم است و در فن تربیت نهایت مضر میباشد

چنانچه غالباً در موقع تدریس شاگرد را تهدید بعقوبت (از قبیل حبس و سایر انواع تأدیب) می نمایند یا در نمره درس او تخفیفی روا می دارد شاید هوش اختیاری را در دماغ او باین وسیله تقویت نماید در صورتیکه گذشته از اینکه این عمل هوش را قوی نمیکند اطمینانی به قوای عقلی شاگرد وارد آورده و بزرگترین آنها این است که معلم در مغز خود اینطور خطور میدهد که تحصیل علم يك امر فوق العاده و بزرگ مشقتی است و باین تصور خورده خورده دشمن معلومات و دشمن تحصیل و بالاخره دشمن معلم و دشمن مربی و شاید دشمن پرستاران و پدر و مادر خود خواهد شد و همین مقدمه صاحب منصب نسبت با افراد - و برعکس اگر چنانچه معلم از هوش اختیاری طفل صرف نظر نموده و تربیت خود را به هوش اجباری او مصروف دارد گذشته از اینکه هوش شاگرد تقویت می یابد يك شوق و ذوق فوق العاده به معلومات و کسب فنون پیدا نموده و يك دوستی مفراطی نسبت معلم و مربی خود پیدا خواهد کرد مثلاً اگر معلم در موقع درس نباتات یا جهادات یا تشریح يك گل یا شاخه و برگ آن یا يك نقشه ملون و رنگارنگی از انواع گلها یا يك قطعه سنگ یا مس یا فلزی دیگر یا يك نقشه از احجار که ملون به رنگ طبیعی

آنها باشد یا يك نقشه تشریحی ملون رنگ آمیزی های گوناگون بشاگرد نشان داده و به او بدهد که خوب توجه نماید هیچ محتاج آن نخواهد شد که معلم را تهدید نموده یا به او سفارشی کند که درس خود را حفظ نماید زیرا هوش شاگرد بواسطه الوان و اشکال نقشه ها طوری جلب میشود و فکر او بقسمی مشغول بآن درس می گردد که حفظ آن کاملاً آسان و در قوه حافظه غالبی از حواس او محفوظ خواهد ماند

علت آنهم کاملاً واضح است زیرا طفل به اندازه قوی الفکر و قوی الاراده نیست که هوش اختیاری خود را متوجه درس نماید و برعکس حواس او کاملاً متوجه محسوسات خارجی است و عرانب بیش از اراده و فکر و سایر قوای عقلی او قوی خواهد بود لذا متوجه محسوس گردیده و بواسطه شوقی که به اطلاع از مجهولات دارد فکر را بدرس انحصار میدهد و همان مقصود که عبارت از تعلیم گرفتن شاگرد است حاصل میگردد

وسائلی که برای تقویت هوش بکار برده میشود زیاد است از آن جمله (۱) شوق (۲) صحت بدن (۳) وسائل خارجی (۴) علل داخلی (۵) انتقال حسی

(۱) شوق — سابقاً ذکر شد [رجوع به مبحث شوق]

(۲) صحت بدن — صحت بدن در تقویت مدخلیت کلی دارد

اگر جسم سالم باشد هوش در حالت سلامت خواهد بود و لا ضعیف و نا توان است و چون صحت در بدن موجود باشد سرور و بهجت و خوشی در هر حال حاصل خواهد بود - خوشی یکی از بزرگترین وسائل تقویت هوش است و بهترین اوقاتی که خوشی و سرور و نشاط میتواند بر بدن حکم فرما باشد مواقع بعد از راحت و خواب است لذا میبینید که در وس صبح در شاگرد و مشق افراد نظامی در بامداد بمراتب عمیق تر و راسخ تر خواهد بود

[۳] وسائل خارجی - همیشه قوه خارجی از قبیل الوان و اشکال و اشیاء براق و صیقلی و رنگارنگ و رنگهائی که خون را بحرکت در آورد و نشاط حاصل کنند یا صداها و آوازهای مهیج یکی از وسائل بزرگ تقویت هوش شمرده میشود و همین جهت آواز مزین در روح افراد نظامی تأثیر نموده آنها را بحب وطن و دفع هوشمند مینماید و چون راجع به این موضوع قبلاً بیاناتی شده در اینجا احتیاجی تفصیل نداریم

[۴] علل داخلی - ممکن است نمره يك فراز متعالمین بایک نفر نظامی: یادتر باشد و نمره دیگری کمتر در اینجا قوه و رغبت با قوه تفوق و تقدم شاگرد یا نظامی را بایستی حرکت داد تا متنبه شده و هوش او بواسطه حرکت قوه تقدم بدرس با مشق خود توجه شود و تا موقع درس شاید حائز نمره زیاد باز یادتر گردد - علت داخلی غالباً در ادوار بلوغ و جوانی و کهولت زیادتر از ایام طفولیت و حداثت است و چنانچه گفتیم معلم یا مربی و صاحب منصب بایستی

بیشتر به وسائل خارجی پرداخته و علل داخلی را چندان در تربیت متعلم یا نظامی مؤثر نداند

[۵] انتقال حسی

مربی ممکن است بواسطه انتقال از يك حس به حسی دیگر هوش متعلم را تقویت نماید مثلاً در موقعی که وصف شیر یا تعریف آهو را بسامعه شاگرد میرساند دفعه ممکن است عکس آن را هم از جیب خود در آورده به آنها نشان دهد یا مجسمه از آن ساخته و ارائه دهد یا بر روی تابلو عکس آن را ترسیم نماید مثلاً در موقعی که فلان گیاه را تعریف می کند برك یا کل آن را دفعه بشاگرد نشان داده و بدهد که بو کنند یا بچشد یا آنکه شکل آن را بر روی تابلو کلاس ترسیم نماید

اینها کلیه وسائل است که هوش متعلم را تربیت نموده و نمو و تقویت میدهد .. با این حال ممکن است عالی در بعضی اشخاص موجود باشد که هوش را ضعیف نموده و آنها را از توجه کامل به دروس خود باز دارد از آنجمله :

- (۱) افسردگی (۲) بی‌قیدی (۳) کثرت اعمال فکری (۴) ناتوانی (۵) سختی درس
- (۶) موانع خارجی (۷) عداوت شاگرد نسبت بمعلم یا عداوت نظامی بصاحب منصب

۱ افسردگی

افسردگی بک عارضه روحی است که موجب کسالت متعلم یا

معلم گردیده و غالباً هوش معطل مانده و توجهی بدرس خود نمی نماید. اگر این افسردگی فطری و طبیعی باشد یعنی يك نقصی در خلقت و حرکات طبیعی او باشد علامت آن این است که همیشه افسرده و خود است و حتی اوقات بازی و تنفس هم در کناری نشسته و توجهی ندیگران ندارد در این صورت علاج آن خیلی سخت است و اگر این افسردگی تنها اختصاص بموقع درس داشته باشد علامت آن این است که شاگرد در مواقع دیگری دارای نشاط و سرور طبیعی است و غالباً در مواقع بازی هوش و نباهت او خیلی قوی خواهد بود در اینوقت لازم است معلم خیلی سعی کند که بواسطه خار جی هوش شاگرد را بطرف درس خود جلب نماید و نباهت او را بیدار کند و می تواند میل او را به هر يك از فنون سنجیده و از همان راه داخل شده آنگاه از همان طریق او را بطرف درس مخصوص متوجه سازد

۲ بی قیدی

غالب متعلمینی که بصفت بی قیدی و بی اعتنائی بحفظ و فهم دروس خود متصرف هستند قوی امقل میباشند اما بواسطه عجب بنفس و اعتماد بقدرت و توانائی خود هوش خویش را حاضر برای درس نمی نمایند. برای رفع این مانع هیچ وسیله برای معلم بهتر از این نیست که نوعی عمل نماید تا بر آنها ثابت شود که هوش مدخلیت کلی دارد و جز

بوسیله هوش ممکن نیست انسان بدرس خود عالم شود و این عمل در مواقعی که از شاگردان سؤال میشود بخوبی مؤثر است زیرا با طبیعه شاگرد های بی اعتنا از جواب عاجز مانده و خجل میشوند و آنوقت پیش خود اعتراف خواهند نمود که برای فهم درس هوش دادن لازم است

۳ کثرت اعمال فکری

يك وقت معلم با صاحب منصب خیلی کار کرده است البته هوش او بیدار نیست یا متعلم مدتی هوش خود را مصروف بدرس یا مشق خود نموده در صورتی که هیچ تنفس و تفریحی نکرده است یا در يك محلی زیاد سکونت نموده باشد. و بهمین جهت است که معلمین حاذق در موقع امتحان اطفال را غالباً نزدیک تا بلو کلاس می آورند یا آنها را امر به ایستادن نموده آنگاه دروس را سؤال میکنند و البته معلوم است که تفریح و تنفس برای معلم و متعلم يك امر ضروری و واجب است و الا هیچگاه هوش متوجه بدرس نخواهد گردید

۴ ناتوانی

ناتوانی شاگرد یا نظامی در موقع درس یا مشق غالباً بواسطه کهالت جسمی است که از مرض یا يك علت موقتی حاصل شده است یا بواسطه کسالت

عقل و ضعف قوه عزم و ثبات است و در هر حال بر معلم و صاحب منصب لازم است که مانع را تشخیص داده و در دفع آن کوشش نماید

۵ سختی درس

بعضی از فنون بواسطه سختی آنها یا بواسطه عدم توانائی معلم در تفهیم یا بواسطه سخت آمدن در نظر شاگرد باعث میشود که هوش متعلم از درس منصرف باشد در اینمو قع لازم است معلم درس را خیلی آسان جلوه داده و به توضیحات زیادی مبادرت نموده یا آنکه از مطالبی دیگر شروع کرده آنگاه آن مطلب را به درس مخصوص مربوط سازد [۵] و همینقسم صاحبمنصب نسبت به نظامی بایستی جنگ را کاملاً آسان جلوه دهد والا جنگی که در نظر نظامی سخت آید پیشرفت در آن نیز سخت خواهد بود

۶ موانع خارجی

موانع خارجی که میتواند هوش متعلم یا معلم را از درس یا مشق منصرف دارد زیاد است از آنجمله

[۱] سوء وضع یا ترتیب پروگرام که بیشتر معلم را خسته می

[۲] در مواقع درس ریاضیات بواسطه اینکه علوم ریاضی در نظر من خیلی مشکل می آمد غالباً به این حالت دچار شده هوش من منصرف می ماند و درس خود را خوب نفهمیده در موقع امتحان معلم ناچار (کنک) و مبهوت میشدم اما قصور از معلم ریاضی من بود که خود او ریاضیات را بی اندازه سنگین و بر زحمت در نظر من جلوه داده بود (مؤلف)

کنند و شاگرد را بکلی دشمن علم و تحصیل می نماید زیرا پروگرام بایستی طوری وضع و تدوین شود که مطابق با ترقی تدریجی قوای عاقله متعلم باشد و بدترین پروگرامها پروگرامی است که علوم طبیعی آن کمتر و سایر علوم و مخصوصاً ریاضی آن زیادتر باشد مثل پروگرام ایران و برعکس بهترین پروگرام ها پروگرام مدارس انگلیسی و امریکائی است که به علوم طبیعی و ورزش و عمل بیشتر از سایر علوم اهمیت داده است

ترتیب پروگرام نیز مدخلیت کلی دارد زیرا مواقع مناسب تر و اوقاتی که شاگرد یا نظامی می تواند دارای نشاط و سرور باشد بایستی اوقاتی باشد که دروس یا مشق سخت تدریس شود

[ب] گرمای تابستان مانع بزرگی برای هوش است و همین جهت در اماکن گرم سه ماهه تابستان مدارس را تعطیل مینمایند

[ج] هوای کثیف و اماکنی که مخالف با حفظ الصحة ساخته شده است ممکن است مانع هوش معلم یا متعلم شود و همچنان سایر اتفاقات خارجی و حوادث

۷ عداوت متعلم یا نظامی

غالباً بعضی از معلم ها یا صاحبمنصب ها بقدری ثقیل و غیر متجانس هستند و اندازه خشونت و زبری و زحمتی دارند که طرف عداوت و دشمنی شاگردها یا افراد واقع می شوند در این موقع شاگرد یا نظامی مخصوصاً در موقع تدریس و تعلیم یا حکم هوش نمیدهد و توجه به بیانات او نمینماید

بنابر این معلم یا صاحب صفت نبایدستی طوری کند که مورد عداوت و دشمنی متعلم یا افراد واقع گردد و بایستی با میل و عواطف متعلم و تابعین خود همراهی نماید بطور کلی بایستی معلوم شود که وظیفه معلم یا صاحب منصب بکار بردن وسائل ایجاد هوش و رفع موانع و مشکلاتی است که عدم توجه و بیبوشی را باعث میگردد و بهترین طرق ایجاد و تعیین وسائل تشویقی و ایراد مطالب تازه و بیانات غریب و ایراد علل اشیائی است که بر انسان احاطه دارد و علت آنها را نمی داند زیرا بیان هر چیز تازه موجب هوش و بیداری فکر خواهد گردید

(ج) تأسی

سیمین حرکت طبیعی اجتماعی (تأسی) میباشد و آن عبارت است از اقتدا نمودن يك فرد یا يك عاقله و قایل به يك فرد یا يك طایفه دیگر در اعمال و اطوار و اخلاق و لغات و آن در دو قسم اول بر دو قسم است [۱] تقلید [۲] مفاخره

۱- تقلید

تقلید عبارت است از اتخاذ اعمال یا اخلاق و اطوار و اشکال دیگران برای مقصودی معین یا بدون قصد و آن بر دو قسم است (۱) تقلید طبیعی (۲) تقلید اختیاری

۱- تقلید طبیعی

اجباری (بواسطه حدوث آموختن از دیگری) از انسان صدور یابد مثلاً حیوانات ملاحظه میفرمائید که شخصی در برابر شما [دهان دره] می کشد فوراً شما هم دهان دره میبندید یا مثلاً يك شاگردی در مدرسه می خندد شما هم دهان دره میبندید یا مثلاً يك شاگردی در جنگ مرتکب یک عملی دیگر نیز بدون اراده میبندد یا صاحب منصب در حین جنگ مرتکب یک عملی

میشود و فوراً افراد نظامی بدون فکر از او تقلید مینمایند و همان کاری را که او کرده است بجای می آورند و این قسم را تقلید طبیعی عادی نامند بیشتر اعمال اطفال و تأسی آنها از دیگران از روی تقلید طبیعی است

۲- تقلید اختیاری - آنستکه برعکس تقلید طبیعی به اراده یا فکر انسان صورت گیرد و آن دارای اقسامی است از آن جمله [۱] تقلید تجریمی (۲) تقلید تشبیهی (۳) تقلید تکاملی (۴) تقلید نشاطی

۱ تقلید تجریمی - آن است که انسان هیکل یا شکل یا صورت کسی یا چیزی را تقلید نماید بدون اینکه مقصودی داشته باشد غالباً ملاحظه میفرمائید بچه ها با خنک و کبک و چوب در زمین عمارت می سازند و از بنائنی و ساختن عمارات و ابنیه تقلید می کنند یا آنکه بر چوب سوار شده شروع بدویدن مینمایند و تقلید از اسب دوانی میکنند

این نوع تقلید در صورتگرها و بازیگرها قوی است

۲ تقلید تشبیهی - آن است که انسان از چیزی یا کسی تقلید کند برای این که شبیه او بشود مثلاً اطفال غالباً در مشی و حرکات و خوراک میل دارند خود را شبیه پدر نمایند یا انسان میل دارد در غالب از احوال شبیه مافوق خود بشود

۳ تقلید تکاملی - آنستکه انسان صفات و عادات روحی

يك كسي را تقلید نماید مثلاً شجاعت فوق العادئی را كه در دیگری دیده است تقلید كند یا جود و عطای دیگری را مقلد شود

۴ تقلید نشاطی — آن است كه انسان (غالباً اطفال) بدون قصد عملی را كه از دیگری صادر می شود آنها تقلید نمایند غالباً دیده اید كه چون سك صدای دهد قوه اطفال از آن تقلید نموده صدای سك میدهند یا اسب كه شبیه می كشد بچه بی اختیار از او تقلید می كنند

— در میان انواع تقلید آنچه مستحسن است تقلید طبیعی در نظامی و تقلید تكاملی و تشبیهی است كه معلم بایستی این دو نوع تقلید را تقویت نماید و تربیت كند

[۲] مفاخره

مفاخره عبارت است از اتخاذ اعمال و اطوار و اخلاق مستحسن دیگری برای آنكه در آن صفات از او عقب نماند مثلاً در برابر شما کسی اعانه می دهد یا مبالغه هنگفتی برای يك امر خیری می بخشد فوراً شما از او تقلید مینمائید برای این كه در رتبه و شئونات از او عقب نمانید

مفاخره بهتر بن الواع ناسی است بشرط آنكه منجر به كینه و عداوت نشود و برای همین جهت است كه (رسو) در كتاب تربیت طفل خیالی خود شرحی در مذمت این حرکت طبیعی ذكر نموده و از بیدار كردن این قسمت از تأیی اجتناب نموده است — در صورتیکه این فكر بلكی خطا است زیرا مفاخره همیشه منجر به عداوت و كینه نمی شود بلکه

غالباً غبطه و تأسف از رسیدن بآن مقصود انجام میدهد و این حالت هم در پدا كوزی مستحسن است

وقتی كه معلم يك جایزه بیدگنفر شاگرد میدهد (مفاخره) شاگردان دیگر بیدار میشوند و این موجب نمی شود كه شاگرد های دیگر همیشه نسبت بآن شاگردی كه بری گرفته عداوت نمایند بلكه از رسیدن به آن مقصود و آن بری غبطه میخورند الا آنكه نفوس آن ها خیلی شری و وجود آنها بد منش باشد و غالباً در ادوار جوانی و كهولت بیشتر منجر به عداوت و كینه می گردند و ملاحظه میفرمائید كه غالب دانشمندان مغرور و محسود جاهلین هستند علی علیه السلام نیز میفرماید (والجاهلون لاهل العلم أعداء) (۱) و غالباً كینه ورها و محسودها برای مفاخره در دشمنی كوشیده و در غالب مسبب افتاء دیگران كه موصوف باین صفت هستند خواهند گردید

[۵] رفاقت

چهارمین حرکت طبیعی اجتماعی (رفاقت) است و آن اتحاد با دیگری است برای يك مقصود معین یا غیر معین و این حرکت دارای قوه ای است درد مانع كه موسوم به «اتحاد» است (مراجعه بعلم قوای عاقله) هر قدر این قوه قوی تر باشد میل انسان برفاقت زیاده تر است و هر قدر مكان آن توسعه یابد حب اجتماع و طرفداری از اجتماعیات در انسان زیاده تر میشود

[۱] یعنی نادانها دشمن دانایان و اهل علم هستند

تربیت و تهذیب این حرکت برای صاحب منصب نسبت با افراد و معلم نسبت بشاگردان آسان است زیرا هوش و خواص انسان مخصوصاً طفل برای این مقصود آماده و مهیا است.

[ه] عجیب

پنجمین حرکت از حرکات طبیعی عجب میباشد و آن عبارت است از کثرت رضایت از خود و تحقیر دیگران نسبت به خویش و قوه آن که عبارت از (عزت نفس) است در عقب دماغ واقع است ﴿ رجوع بعلم قوای عاقله ﴾

معلم بایستی قوه این حرکت را در دماغ بحد اعتدال نگاهدارد و جلو گیری از غلو آن نموده مبادا بحد مرض رسیده تکبر و اعجاب بنفس شود و نه رو به تنازل رفته تواضع و خشوع بیجا در حرکات انسان ظاهر گردد... غالبی از معلمین بخیل تهذیب اخلاق خضوع و خشوع را مستحسن شمرده و اقتدر در انخفاص و انحطاط قوه عزت نفس می گویند که غالب متعلمین آنها خود را هیچ و غیر قابل وجود فرض می کنند و الفاظ بنده - و بنده زاده و رعیت و - غلام و - چاکرو - احقر و - حقیر سرا پا تقصیر! و کمترین و - این عبد ذلیل و - اقل الناس و امثال آنها که در مکالمات و مکاتبات حتی در پشت کتب غالب مؤلفین ایرانی است ناشی از سوء تربیت معلم بوده که عزت نفس را در دماغ آنها طوری تنزل داده و کوچک نموده است که خیال میکنند در عالم موجود است اخس اشیاء محسوب میشوند

ز مالکیت

ششمین حرکت از حرکات طبیعی مالکیت و حب تصاحب است و آن ملکه ایست که انسان را به داشتن اشیاء مختلفه رغبت می دهد - مثلاً اطفال يك مجموعه اشیاء مختلفه جمع می کنند و میل دارند هر روز بران بیافزایند و بوسیله آن اشیاء از بزرگها تقلید کنند... جمع آوری اشیاء عتیقه و ثمرها و قوطی های کبریت راجع بهمین حرکت طبیعی است و میل اطفال به بری و جایزه معلم و رغبت رسیدن بدان همه از این حرکت طبیعی نفس است معلم میتواند بوسیله این حرکت طبیعی شاگرد را بدرک تمام دروس خود نائل نموده و هوش او را همیشه جلب نماید

ح افناء

سابقاً يك قوه از قوای دماغ را در علم قوای عاقله شمرديم که موسوم به «تخریب» است و حالیه میگوئیم که حرکت آزاد اصطلاح پسیکولوژی نیز بهمان اسم یا به اسم «افناء» موسوم داشته اند و این حرکت ششمین حرکت طبیعی است غالباً می بینید که اطفال اشیاء شکستی را زود تر از دیگران می شکنند و کتابهای خود را زود تر ضایع کرده و پاره می نمایند و البسه خود را زود تر کثیف و ضایع می کنند... تمام اینها ناشی از این حرکت طبیعی است و معلم بایستی در اصلاح قوه این حرکت کوشیده و از زباد روی آن جلو گیری نماید و در نظامی - این قوه بایستی نسبت به اعمال دشمن قوی باشد

ط ایجاد

هفتمین حرکت طبیعی ایجاد میباشد و آن ضد تخریب و افناء است و غالباً می بینید انسان مایل به درست کردن یا ساختن چیزهایی است که در دماغ او خطور می کند و در دوره طفولیت بوسائل خارجی متشبه شده و به محسوسات متوجه است از قبیل عروسک بازی بچه ها و درست کردن اسباب و لوازم بازی و انواع مجسمه ها و تصورات و غیره و خورده خورده ایجاد حسی به ایجاد باطنی رسیده انسان خیلی چیزها را دردماغ خود موجود میسازد که علمای فلسفه آنرا [موجود ذهنی] یا [موجود بالقوه] می نامند - ایجاد دارای انواع و اقسامی است که از آن جمله (ایجاد لغت) است

ایجاد لغت

لغت عبارت است از کلماتی که انسان بوسیله آن ها مقاصد خود را بدیگری می فهماند و واضع آن بشر است و در واقع وسیله اعمال روحی و ارائه افکار میباشد

لغت اساس ارتقا و تکامل جماعات و افراد است و هر فردی که علاوه بر لغت خود عالم بلفظ دیگری باشد قوای عقلی او قوی تر و وسیع تر خواهد بود چنانچه بکنفر آلمانی میگوید : هر کس يك زبان بداند بکنفر است و اگر عالم به لغت دوم ملت شد دو نفر خواهد بود و اگر سه زبان بداند سه نفر محسوب میشود و البته بهمان اندازه اطلاعات او وسیع تر و قوای عقلی او محکمتر و قوی تر است

تکوین و ایجاد لغت در درره دوم زندگانی در انسان بوجود می رسد و خورده خورده حروف را ترکیب نموده و بالغائی مخصوص مقاصد خود را به مربی می فهماند و علت ایجاد و تکوین آن پاره حرکات طبیعی است از قبل تناسی و تقلید و حبّ خبر و اطلاع و تعبیر و غیره

۱ لغات تناسی و تقلید

در اوایل دوره دوم از ادوار بشری طفل برای تقلید از مربی خود شروع به تکوین لغت می نماید و این حالت بعد از آن است که اشارات و حرکات و بیانات مربی خود را می فهمد و خورد خورده لغت در او قوی گردیده در سال دوم از دوره دوم خلقت شروع به تکلم می نماید اما کلمات او غالباً کلماتی است که از روی اشاره فهمیده یا از تلفظ مربی گرفته است و چه بسا که يك کلمه را مربی او تعبیر نموده در صور تنبکه مقصود او را طفل درك نگردد و از آن معنی دیگر فهمیده است و در همان معنی استعمال مینماید و بهمین جهت غالب اطفال را می بینید که اسامی عجیب و غریبی برای اشیاء ذکر مینمایند

۲ لغات تعبیر و خبر

غالباً اطفال در سال دوم و سیم دوره خود مقاصد درونی خویش را به لغاتی اختراعی تعبیر مینمایند لیکن بعلائم معلوم می شود که مقصد آنها اظهار سرور تا نالم یا ترس یا سائر حرکات طبیعی است

۸ حرکات روحی

مشتمل بر آن تاری که در ادوار بشری ظاهر میشود حرکات روحی است که آنها را فضائل نیز مینامند. آثار مذکور عبارتند از اعمال روحی که صدور حرکات طبیعی بسته بوجود آنهاست - فضائل یا حرکات روحی منقسم به سه قسم است (۱) تفکر (ب) اراده (ج) ضمیر و هر يك نیز دارای اقسام و انواعی است که بطور خلاصه ابرار میشود

۱- فکر و تفکر

تفکر يك حرکت روحی است که ناشی از فکر میشود و فکر عبارت است از ادراك يك معنای کلی یا تفحص در علل و اسباب اشیاء مثلاً شما در علت ایجاد نور یا باران یا وجود انسان تفحص نموده و اسبابی در خاطر خود خطور می دهید در این حال این تعلیل را فکر می نامند

فکر دارای اقسامی است از آن جمله [۱] خیال (۲) استنباط (۳) جلب سبب (۴) حکم منطقی (۵) درك کلیات (۶) تفحص قسم [۱] از اقسام فکر

۱ خیال

قسم اول از اقسام فکر خیال است و آن عبارت است از تصویر یا تجسیم يك چیزی در دماغ که قبلاً محسوس شده باشد یا ممکن باشد محسوس شود مثلاً ممکن است شما شهر تبریز یا شیراز یا آثار رسیلیس را قبلاً دیده باشید و پس از مدتی بیداد آورده شکل آن

شهر و ابنیه و عمارات و محل و سایر کیفیات آنرا در خاطر خود مجسم نمائید این را علمای نفس خیال کردن یا (تخیل) نامند و آن در قسمت اول بر دو قسم است - ۱ - خیال حسی (ب) خیال ذهنی

۱- خیال حسی

خیال حسی آن است که قبلاً يك چیزی را دیده باشید و بعد صورت آنرا در دماغ خود تشکیل داده و کیفیات آن را بخاطر آورید این تصویر و تجسیم را خیال حسی گویند و اگر شکل خارجی از قبیل تصویر آن را کاغذ مثلاً درآید آن را صورت خیال حسی یا (آثار خیال حسی) نامند

۲ خیال ذهنی

خیال ذهنی آن است که صورت چیزی را در دماغ خود تشکیل دهید بدون آنکه قبلاً دیده باشید مثلاً پرسپولیس را اگر ندیده باشید خیال می کنید: بایستی يك عمارات مخروبه باشد که از سنگ ساخته شده و ستونهای آن خیلی رفیع و بلند شبیه به آثار بیستون است و انواع صورت و اشکال و مجسمه ها در آن بر پا است یا اینکه مثلاً تخت جمشید را دیده باشید و صورتی از ساختمان پیشین آن را که هنوز بصورت خرابه در نیامده است و طرز عمارات آن را در زمان سلاطین هخامنشی در خاطر خود مجسم سازید این نوع خیال را (خیال ذهنی) یا (خیال ابداعی) نامند نسبت ذاکره و یاد به خیال حسی مثل آلات و ادوات است نسبت به

نجاتی مثلا یاد آوردن آن است که يك چیزی را از قوه حافظه گرفته و به نفس ارائه میدهد و خیال آنست که از مجموع اشیائی که یاد آورده شده يك شکل یا يك صورت تجسمی تشکیل دهد که آنرا خیال حسی نامند
خیال در قسمت دوم منقسم به چهار قسم است [۱] خیال غائی (۲) خیال شاعری [۳] خیال علمی [۴] خیال وهمی

(۱) خیال غائی

خیال غائی مهم ترین قسمت های خیال میباشد و آن عبارتی است از خیال حصول نتیجه قبل از آنکه به عملی مبادرت شده باشد مثلا فلان مؤلف نتیجه تألیف کتاب خود را قبلا خیال کرده و بعد شروع به تألیف میکند یا فلان صانع قبلا خیال نتیجه ساخته و مصنوع خود را نموده بعد از راهی که بهتر نتیجه میتوان گرفت داخل عمل میشود و بر معلم لازم است که این نوع خیال را در دماغ اطفال تقویت نماید و همچنان صاحب منصب نتیجه جنگ را که عبارت از فتح است در دماغ افراد تقویت کند

۲ خیال شاعری

خیال شاعری خدایی است که باخلاق یا ضمیر و عواطف انسان راجع می گردد و آن عبارت است از تجسیم يك سلسله معانی که یا وجود خارجی نداشته باشد یا اگر هم داشته باشد معقول نباشد بطوریکه آن تجسیم در نفوس تأثیر کلی نماید و انسان را مجذوب کند مثل خیالات شعرا و افسانه نویسان سعدی میگوید
بهر و گفت چرا میوه نمی آوی
جواب داد ه آردگان نهی دستند

این نوع خیال اگر راجع باخلاق و عواطف باشد مستحسن است و اگر بعشق و عاشقی و افسانه های غیر معقول و در عین حال مضر با خلاق اختصاص یابد مذموم است غالب حکایت های کلاستان افسانه های مستحسن است و همچنین ناس و حلوای شبنم بهائی به عقیده متصوفین و يك قدمت از آن بکلی مضر است و همچنین کتاب موش و کربه و غیره

۳ خیال علمی

خیال علمی خدایی است که انسان بواسطه آن پی بمعلومات و مطالبی که بر او مجهول بوده است خواهد برد مثلا يك مبحث تاریخی با يك قطعه جغرافیائی را که خیال کنید و در ذهن مجسم نمائید یا در حل يك مسئله جبری یا حسائی یا طبیعی خیال کنید آن را خیال علمی نامند

۴ خیال وهمی

این خیال را معلم بایستی در دماغ طفل بکلی اعدام نماید زیرا تنها به تجسیم اوهم و اشکال موحش و مخیف اختصاص دارد. غالباً اطفال را میبینید در تاریکی فزع میکنند و فریاد می زنند و این بواسطه خیال وهمی است که يك چیز های موحشی را از قبیل جن یا غول یا غیره در دماغ خود مجسم مینمایند در اینجا بی مناسبت نیست که يك حکایتی از اوان طفولیت خود بیان نمایم:

یاد دارم در اوقات کودکی مادرم مرا [بخيال خود از کثرت دوستی] نزد طایم نویس مشهور آن زمان می برد قبل از آنکه علت تشبیه مادر خود

را به انواع ادعیه و طلسمها و هدایائی که برای دعا نویس میفرستاد بدانم هیچ و همی در غیله من خطور نمی کرد تا موقعی که عات را برای من بیان نمود و بر من معلوم شد که از ترس آسیب جن و عفريت بوسیله طلسم و دعا مرا محفوظ داشته است و برای آنکه من اطاعت کرده و دعا را با خود نگاه دارم و آن را مفقود نکنم پیوسته به من توصیه میکرد که اگر این طلسم ها و ادعیه از تو دور شود عاقبتی وخیم خواهی داشت از همان موقع خیال و همی در دماغ من تقویت یافته ساعتی نبود که از جن ترسم مخصوصاً در شبها با آنکه پدرم مرا در بیل خود میکشید خیالم آرام نمی گرفت و خواب بچشم نمی رفت و متصلاً می لرزیدم و غالباً تا نصف از شب گذشته بکلی بیدار مانده و مصاحب با لرز و ارتعاش از خوف جن های مختلف که در غیله من مجسم میشد بسر میبرد و حتی روزها نیز در هیچ جا تنها نمی ماندم و اگر اتفاقاً منصرف بوده و بکمرته اطراف خود را از آدمی خالی می دیدم فریاد می زدم و اگر در برابر چاهی کنده شده بود نمی فهمیدم و بیشتر این خیال و همی مرا تقویت نمود يك كلمه که خادمه مادر يك شبی ادا کرد:

در یکی از شبهای زمستان در اتاق نشسته بودیم تاریکی هم به حد مفراطی بود و آنطور که یاد دارم باران خفیفی هم می آمد - سقف اتاق ما به تخته های سفید رنگی پوشیده شده بود - در سقف غالباً صدا های عجیب مثل حرکت يك چیز خیلی سنگینی بگوش میرسید - مادرم گفت اینها مار واقعی است خادمه ما که در آن گوشه ایستاده بود سر بیالا کرده این جله را ادا کرد [میگویم به عبدالرحمن که بیاید] من پس از قدری تفکر معنی این جله را نفهمیده از خادمه سؤال کردم جواب داد عبدالرحمن يك مار کبر مشهوری است که مارها از او میترسند از همان وقت این عبدالرحمن خیالی میز مرا به

آشوب انداخت بطوریکه رفیق جن ها و عفريت های مصاحب من شده و گاهی هم در اخافه و ترسانیدن من بر جنهای سابق غلبه میکرد: عبدالرحمن با شکل عجیب و غریبی در غیله من مجسم میشد گاهی شاخهای بیج در بیج داشت و گاهی دم او بر روی کتفش برکشته بود و گاهی دندان های او بطول ستون های بزرگ بخيال من میرسید

این عبدالرحمن همیشه به همراهی جنها و عفريت های سابق با من بودند و زائد بر این وجود يك چیز دیگری کردید که آن عبارت از شیشه بود

یکی از روز هایی که مادرم مرا نزد همان دعا نویس مشهور برده بود بعد از بچگی در اتاق مشغول بحرکت و فضولی شدم : يك مقدار زیادی شیشه های کوچک سر بسته در تاقچه اطاق او بود من یکی را بعد از دیگری برداشته نگاه می کردم دعا نویس مذکور رو بمن کرده گفت میدانی در این شیشه ها چیست من بعد از کودکی سر خود را رو بیالا حرکت دادم و باو فهمانیدم که نمیدانم جواب گفت در این ها جن است که من گرفته در شیشه کرده ام اگر آنها را شونند موجب اذیت و آزار بچه ها خواهند شد از آنوقت يك نغمه جدیدی به طنبو و خیال من افزوده گردید و هر کجا شیشه میدیدم میکشیدم و فریاد و فرغ میکردم مخصوصاً اگر در يك اطاقی تنها مانده و در آن اطاق شیشه سر بسته می یافتم نزدیک بود که از ترس ببرم این خیالات و همی همین قسم با من بود تا موقعی که به دوره بلوغ رسیدم و مرا وقتی رها کرد که طلسم های آقای دعا نویس مذکور را در موقع مسافرت بخارجه در آب دریا انداختم و در همان وقت باز و هم مرا رها نکرده گاهی خیال می کردم که آیا پس از فقدان وجدانی این طلسم ها از من بلائی روی خواهد یا خیر؟

اینجا است که پدر و مادر ها نمی دانند در تقویت این خیال و همی نسبت باولاد خود چه ظلم و ستمی روا میدارند و بهر حال بر مرید و معلم و کسان طفل لازم است

که نگذارند این خیال در دماغ او جایگیر شده و تقویت یابد والا روح طفل همیشه معذب خواهد بود

اما سایر انواع خیال را بایستی تربیب نموده و بحد اعتدال نگاهداشت و بهترین وسائل تربیت خیالهای مستحسن تدریس کتب مصور یا کتبی است که حکایتهای خیلی شیرین و آسان داشته باشد و بنا بر این کتاب گلستان سعدی برای تربیت خیال اطفال نافع نیست زیرا حکایتهای آن برای طفل به آسانی درک نمی شود و برای مدارس عالی بر عکس قدری نافع و مفید است و بهترین کتابی که می تواند خیالات کوچک و ساده طفل را تقویت نماید کتاب [موش و گربه] عید زاکانی است

قسم ۲ از اقسام فکر

۲ استنباط

قسم دوم از اقسام (فکر) استنباط میباشد و آن عبارت است از اینکه عقل انسان بواسطه تجربه یا علم از يك چیزی به چیز دیگر برسد بطوریکه اولی را وسیله و طریق اثبات دومی قرار دهد مثل اینکه از وجود آفتاب یا آتش استنباط گرمی و حرارت نماید یا بواسطه شدت رعد و توالی برق وقوع حریق یا صاعقه را استنباط کنید - حرارت آتش یا آفتاب یا وقوع حریق یا صاعقه يك حقیقتی است که انسان از چیز دیگر که وجود آفتاب و آتش باشد رعد و کثرت برق است بی خواهد برد و این بواسطه سابقه ایست که از انجذاب گرمی آفتاب و وقوع حریق از زیاده ای احتمالك ابرها دارد خواه از روی تجربه باشد که احیاناً مشاهده کرده است یا از روی علم باشد که کسی با او آموخته است. طبعیت [کنین]

را در اشخاص مبتلای به لاریا مؤثر می دارند برای آنکه استنباط او از روی تجربه است یا علم - استنباط در چهار قسم است (۱) استنباط بدیهی (۲) استنباط نظری (۳) استنباط غائی (۴) استنباط تطبیقی در علم منطق استنباط را (قانون استنتاج) گویند [رجوع به قسم چهارم این کتاب (منطق)]

۱ استنباط بدیهی

استنباط بدیهی آن است که انسان از بی بردن چیزی به چیزی دیگر محتاج بدقت و تأمل یا کسب اطلاع نباشد مثل اینکه از وجود آتش بی بحرارت آن خواهند برد و از نزول باران به تری و رطوبت آگاه خواهید گردید

۲ استنباط نظری

استنباط نظری آن است که انسان در بی بردن از چیزی به چیزی دیگر محتاج بدقت و بیان اسباب و علل و اطلاع باشد مثل اینکه شما در بیانانی از دور يك چیز متحرکی را می بینید در آن وقت استنباط می کنید که آن چیز متحرك بایستی حیوان باشد زیرا حیوان عبارت است از يك مخلوق زنده که متحرك است

این نوع استدلال محتاج به علم و دانش میباشد والا خطاء در فکر و استنباط زیاد واقع می شود و بایستی معلم در تربیت هر دو نوع از استدلال مخصوصاً استدلال نظری کوشش وافی نماید

(۳) استنباط غائی

استنباط غائی عبارت است از بی بردن به يك قاعده کلی بواسطه تفحص و امعان نظر و بعد از آن آخری گرفتن يك نتیجه و مقصودی

کلی است از چندین قضیه : مثلاً برابرشما ظرفی بر از آتش است دست خود را نزدیک آن آتش برده می فهمید که می سوزد در آن طرف شما هم يك بخاري است که درون آن آتش است و در آن طرف خانه شما هم تنوري است که مملو از آتش است از فهمیدن این آتش و سوختن و آن بي بيك قاعده کلی می برید و آن این است که هر آتشی در هر جا و در هر وقت با جسم شما یا هر جسمی دیگر تماس کند خواهد سوزانید. فهم این قاعده کلی يك استنباطی است که آنرا استنباط غائی گویند. شالوده علم فراست و شناختن اخلاق درونی از اعمال ظاهری بر روی این نوع از استنباط اقرار گرفته است و بهترین اقسام استنباط همین است و واجب است بر معلم که این نوع استدلال را در دماغ اطفال تقویت نموده و او را باخذ نتایج از استنباط غائی تربیت نماید و اطفال را وادار کند که در اکثر فضا یا متمسك به استنباط غائی و اخذ نتیجه شوند

۴ استنباط تطبیقی

استنباط تطبیقی آن است که از قاعده کلی بد جزئیات پی برده آن گاه آن قاعده کلی را بر جزئیات تطبیق نمایند مثلاً شما سوختن آتش را در دماغ خود استنباط می کنید و پس از آن انکشت خود را در برابر آتش گرفته و این احساس حرارت را با آن حکم کلی مطابقت می نمائید یا در موقع باریدن برف استنباط می کنید که اگر برف بر کف دست شما بیارد بواسطه حرارت بدن شما برف فوراً آب می شود آن گاه

در موقع باریدن برف دست را برابر آب گرفته و با آنچه فکر کرده اید تطبیق میکنید و این نوع استنباط را استنباط عملی نیز گویند در تربیت اطفال استنباط غائی بهتر از استنباط تطبیقی است زیرا بی بردن از جزئیات به کلیات آسان تر است از اینکه از کلیات به جزئیات پی برده شود

در الهیات و کلام نیز استنباط غائی را (دلائل استقرائی) می نامند و بهترین وسیله برای پی بردن به ماوراء طبیعت می شمارند اما در فلسفه اولی استنباط تطبیقی که آنرا [برهان قیاسی] گویند مقدم بر استقرار شمرده شده است و هر حال هر دو نوع از این استنباط ها مستحسن است و بعقیده اکثر علمای پسیکولوژی تقویت استنباط غائی اولی است و در تعالیم امروزه اروپائی نیز مقدم است و غالب معالین اروپائی در موقع تدریس قبل از ایراد قاعده کلی جزئیات را ذکر نموده انگاه همه را بشکل يك قاعده عمومی ارائه میدهند مثلاً اسکلت انسان میمون، شیر، اسب، آهو، پلنگ قاطر را تشریح بیانی یا تطبیقی نموده و ثابت میکنند که هر کدام از این حیوانات دارای يك ستون استخوانی هستند دارای حلقهات زیاد که آنرا (مهره های پشت) نامند آن گاه این جزئیات را همه بصورت يك قاعده کلی در آورده و اظهار میدارند که این حیوانات موصوف به این صفات را با هر حیوانی دیگر که دارای این صفات باشد (مهره داران) یا (ذوات الفقار) می نامند و این عبارت است از استنباط غائی یعنی ردن به يك قاعده کلی از موارد جزئی و اما در طریق استنباط تطبیقی ابتداء معلم میگوید: حیوانات

ذو فقار عبارتند از جانور هائی که دارای ستون فقرات باشند مثل
شیر یلنک انسان آنکاء بایان یا با تشریح خارجی آن قاعده کلی را
بر افراد حیوانات تطبیق مینمایند این نوع استباط بیشتر در میان معلمین
و مؤلفین مشرقی مرسوم است

قسم سه از اقسام فکر

۳ جلب سبب

قسم سیم از اقسام فکر [جلب سبب] است

معلوم است که هر حقیقتی در عالم دارای يك - جی است و
بعضی از علل و اسباب اشیاء بر انسان معلوم است مثل علت باریدن
ابر یا سوختن آتش یا جریدن آب یا سقوط اجسام و یارده معلوم نیست
مثل درك و شعور به مرئیات به همان هیئتی که در خارج است یا
آنکه نکل هر چیزی در طبقه شبكه چشم مقلوب و وارونه منطبق
می شود (در عقیده به انطباع)

این ربط دادن هر چیزی را به سبب و علت آن موسوم به
[جلب سبب] یا [تعلیل] است

قوة ارتباط اشیاء به علل آنها در وجود انسان فطری است
و در خیلی از اطفال قوة تعلیل زیاد تر ظاهر می گردد و علت آن
این است که از ابد احساس و ادراك فهمیده است هر چیزی در
وجود او دارای - جی است مثلاً کرسنه که میشود سبب آن میل به
تذاول خوراك است و تشنه میشود علت آن در نظر او میل به آب است

و غالباً اطفال در جلب سبب اشیاء خیلی اصرار دارند و بنا بر این
مربی و معلم بایستی این حرکت روحی را در آنها تقویت نموده و از
منع یا سکوت در جواب آنها احتراز نماید و در بعضی اوقات اطفال خود
جلب سبب نموده و تعلیل آنها خیلی مضحك است :

تعلیلهای مضحك

غلب اطفال در جلب سبب مرتکب خبط و خطائی مضحك می
شوند. يك طفلی تصور میکرد که پیدایش پول بخردن آن است و چون
از پدر خود پول میخواست (و جواب می شنید که فعلاً ندارم)
به او اصرار میکرد که بیا برویم پول بخریم این تعلیل ناشی از آن
شده بود که سبب بدست آوردن هر چیزی از ملزومات را خریدن آن
دانسته و پول را هم در ردیف همان ملزومات میشمرد

یکی از اطفال من که بسن ۳ سال است خر بوزه را در عوض چنگال با قاشق
تناول مینماید در موقعی که این حرکت را از او سؤال میکنم این طور تعلیل می
کند که آبکوشتر را نیز با قاشق تناول میکند و غالب اطفال را می بینید که چون بپول بومیه خود
هر قسم میوه و شیرینی خریده میل می نمایند تصور می کنند ممکن است با همان پول
اشیاء دیگر را خریدند. بکروزیکی از اطفال من صد دینار در دست داشت و اصرار میکرد
که برویم این پول را دادد يك انومبیل ابتیاع نمایم و در این عقیده خود با قوتی تمام
اصرار نموده و سهاجت میکرد

و در بعضی اوقات نیز سئوالات غریبی مینمود مثلاً يك روز می پرسید چرا
این اسب راه نمی رود [و اشاره با سب چوبی خود می کرد] در جواب او
او کفتم این اسب چوبی است و روح ندارد در آنوقت از من پرسید که روح چیست

در اینجا مرا حیران گذاشت که در جواب او چه بگویم
بهر حال لازم است معلم یا مربی در تربیت قوه تعلیل اطفال مهارت کامل
نموده و آنها را بحد درک علل و اسباب اشیاء تشویق و ترغیب نماید
قسم ۴ از اقسام فکر

۴ - حکم منطقی

قسم چهارم از اقسام فکر (حکم منطقی) است و آن عبارت است از
اینکه انسان به ثبوت یا نفی یک امری اعتراف نموده اظهار عقیده کند مثلاً
شاید یک زمین وسیعی را می بینید و حکم میکنید که (این زمین صحرا است)
یا حکم میکنید که (این زمین باغ است) یا حکم میکنید که علم
موجب ترقی است و آن در قسمت اول بر دو قسم است حکم بدیهی و
حکم استدلالی

حکم بدیهی

حکم بدیهی آن است که احتیاجی به ابراد برهان نداشته و در نظر
اول واضح باشد مثل اینکه بگویند (اب سر دااست) و [ان انسان را سیر
میکند] یا (این آتش است)

حکم استدلالی

حکم استدلالی آن است که انسان محتاج به ابراد برهان و اثبات
آن بوده باشد مثل این که بگوئید (انسان در ابتدای امر وحشی
بوده) یا (ترقی امریکا بیش از اروپا است) یا منبع (فت جنوب ایران
بزرگترین منابع نفت دنیا است) معاوم است که معلم بایستی (حکم)

را نوعی در دماغ متعلم تربیت نماید که از روی اعتقاد و تفکر و اعمال
فکر دارای یک حقیقت خارجی باشد و البته برای وصول بحقایق
معلومات یا مشاهدات یا مسموعاتی لازم است و اگر هیچیک از اینها
نباشد البته حکم صدور نخواهد یافت مثلاً تا انسان آتش را ندیده باشد
البته عقل او حکم نمی کند که آتش است و تا اینکه وجود آتش را سلاطین
ایران را در ده فرسخی شیراز نشنیده باشد در موقع رؤیت حکم نمی
کند که نخت جشید است و تا نداند و تجربه نکرده باشد که آتش می
سوزد حکم نخواهد گرد و بنا بر این میتوان گفت که حکم محتاج به
(۵) چیز است: (۱) موضوع (۲) محمول (۳) معلومات یا تجربه
(۴) استدلال و تفکر ۵ تصدیق

۱- موضوع عبارت است از قسمت اول جمله مثل کلمه این در
جمله (این آتش است)

۲- محمول عبارت است از قسمت دوم جمله مثل کلمه آتش است
در جمله (این آتش است)

۳- معلومات یا تجربه و آن عبارت است از اینکه انسان سابقاً
آتش را دیده یا شنیده یا حرارت آنرا تجربه کرده باشد و این است (علم
بکلی) که علمای پسیکولوژی در حکم ذیمدخل دانسته اند {۱}

۴- استدلال و تفکر و آن عبارت است از اینکه انسان در اطراف
این موضوع و محمول اعمال فکر نموده و در صحت و سقم آن دقت کامل نماید

{۲} مثلاً میگوئید [این آتش می سوزاند] شناختن آتش یک
کلی است که آن را ارتباط با حکم جزئی میدهید و آن حکم بشناختن همان
آتش محسوس است

— تصدیق و آن عبارت است از اینکه انسان پس از تشکیل موضوع و محول از روی معلومات یا تجربه خود و پس از تفکر و استدلال آن مسئله را به صحت یا سقم اعتراف نماید [رجوع به قسمت چهارم: منطق]

— معلم با بستی اهتمام نباید که حکم در دماغ متعلم طوری راسخ و ثابت شود که عواطف و وجدان نتواند هیچ خللی در آن نماید. زیرا غالباً عواطف اشخاص مانع می شود که عادلانه حکم و قضاوت نمایند و ملاحظه میفرمائید که اکثری از خوانندگان جرائد مقالات روز نامه را میخوانند موافق میل و عواطف آنها باشد خواه موافق دلیل و منطق باشد خواه نباشد

از جمله صفات حضرت علی علیه السلام یکی این بود که هیچگاه در احکام خود عواطف را مداخلیت نمی داد و همیشه حکم و قضاوت را تنها از روی عقل و منطق صادر می نمود و همین است معنی عدالت این جا است که عاطفه غالباً مانع می شود که حکم از روی صحت صادر گردد

علل خطای در حکم چند چیز است (۱) عدم وفای قوه ذاکره که نمی تواند معلومات را بخاطر آورد [۲] عدم وفای تفحص [۳] دخالت عاطفه یا وجدان (۴) فقدان هوش معلم بایستی این علل و سایر اسبابی که ممکن است حاکم را خطا کار جلوه دهد رفع نموده و علاوه به طفل بفهماند که در حکم هیچوقت از دیگری امداد و کمک نخواسته و همیشه به حکم خود معتقد و ثابت باشد و علاوه قبل از حکم نمودن در هر يك از موضوع و محمول و معلومات خود دقت نماید

ه ادراك کلیات

قسم پنجم از اقسام فکر (ادراك کلیات) است

کلیات عبارتند از معانی چندی که عمومیت داشته و بر افراد خود بطور تساوی اطلاق شود مثلاً حیوان يك کلی است که نسبت به انسان و میمون و شتر و کار و گوسفند و ماهی و ملخ و زنبور و غیره بطور تساوی اطلاق شده و عمومیت دارد با انسان نسبت به افراد جنس خود از سیاه پوست و سفید پوست و سرخ پوست و زرد پوست يك کلی است و سیاه پوست نسبت به افراد سیدها و يك کلی است. بنا بر این کلی بنفسه يك وجود خارجی ندارد مگر اینکه مقصود آن جزئیات آن باشد و فقط دارایی وجود ذهنی است بشرط اینکه انسان احاطه بر جزئیات آن داشته باشد یعنی جزئیات آن کلی را بشناسد مثلاً وقتی که گفته میشود حیوان بایستی انسان، اسب و شتر و گوسفند و مرغ و امثال آنها را بشناسد تا کلی را درک کند. یا اگر يك طفلی تصور کند که نور عبارت است از روشنی چراغ و سایر روشنیها را از قبیل نور آفتاب و نور ماه و نور ستاره ها و نور بسیط و نور آتش را نشناسد نور در آن موقع يك کلی نیست بلکه وقتی آنرا کی مینامند که شامل يك سلسله جزئیات از قبیل آفتاب و ماه و ستاره و چراغ و آتش و غیره شود

غالباً اطفال در ادراك كلييات اشتباهاتی مينمايند كه ايراد آنها بي مناسبت نيست

(۱) بيشتر اوقات جزئي را بجاي كلي استعمال مينمايند و تصويری كنند كه معنای آن عموميت دارد. يكي از اطفال مرا در موقع بهار بد و لالاب برده بودند بعد ها هر صحرای سبز و مشجری را كه می دید ميگفت اين جاد و لالاب است. زيرا تصور نموده بود كه [دولاب] عبارت از هر صحرایی است كه سبز و خرم و دارای جویهای آب و اشجار زیاد باشد. اين حالت را در اطفال خطای كلي مينامند

[۲] بعضی اوقات كلي را اطلاق می كنند به جزئیات آن باضافه جزئیاتی ديگر كه مخصوص اكلي ديگر است مثلاً بجاي اطلاق لفظ چای می نمايند و اگر يك گياهی ديگر را در همان ظرف چای كرده و بر روي آنش گذارند بر آن نیز لفظ [چای] اطلاق می كنند و همين جهت است كه مادر طفل غالب شرتهاي دوائي را بصورت چای در ظرف مخصوص چای نموده و به طفل ميخورانند اين حالت را در اطفال [عدم تفحص] مينامند

[۳] در بعضی اوقات طفل يك سلسله جزئیات را نمی تواند از يك جهت تطبیق نموده و در تحت عنوان يك كلي بشمارد مثلاً طبيب يکی از اطفال مرا از تناول میوه منع نموده بوده در يك روزی خربوزه ميخورد است چون بتوصيه طبيب او را متذكر نمودم اظهار ميكرد: [خربوزه كه میوه نيست] و در آن حال تصور ميكرد كه میوه يك كلي است كه

جزئیات آن تنها زرد آلو و هلو و سیب و گلابي است و اين حالت را در

اطفال (ضعف قياس) مينامند

قسم ۶ از اقسام فکر

(۶) تفحص

قسم ششم از اقسام فکر تفحص است

تفحص عبارت است از اينكه انسان در اشیاء و اجزاء و خاصیت آنها تجسس و تفحص نمايد و نسبت هر يك از اجزاء چیزی را درك كند و اين قسمت از فكر احتیاجی كامل بهوش و ادراك حس دارد و لذا در اطفال خیلی ضعیف است و می بایستی معلم در تقویت اين حرکت اهتمامی كامل نمايد و در بعضی اطفال اين حرکت ابتدا وجود ندارد و معلم بایستی با آنها حالي كند كه تفحص برای انسان خیلی ضروری است و بطور تدریج اين حرکت را در آنها تقویت نمايد و بعضی از اشخاص سن نیز از پاره تفحص ها عاری هستند معروف است كه از منجمی پرسیدند تیرهای سقف اطاق تو چند عدد است منجم نامی كرده و در جواب گفت از عدد ستاره ها سؤال كن

در اين جا منجم در تفحص لذاته عاری نبوده زيرا فن نجوم احتیاج به تفحص ياد دارد بلكه از تفحص خصوصي و متعلقات بخود منحصر بوده است. برای تقویت (تفحص) در اطفال اشكال و تصاویر خیلی مهم است مخصوصاً عكس های ترك و برجسته و ثانياً اعمال تفحص بطور تدریج و ادا نمودن آنها به حفظ صور و اشكال و ثالثاً فن تصوير و ترسیم و حسن

خط و نقشه کشی
تفحص در اشخاص عادی عمق تر و راسخ تر است تا اشخاصی
که مصادر امور هستند زیرا اذهان اشخاص فارغ البال خیلی صاف
است و با تیاده زیاد و مشوش مشوب نشده است گرچه تفحصات آنها کمتر است
و بر عکس اشخاصی که مصدر کارهای زیادی هستند تفحص آن
ها خیلی زیاد تر است اما سطحی و بدون عمق و غالباً سریع
الزوال می باشد. تقویت این حرکت در نظامی فوق العاده مهم و ضروری است

ب - اراده

دوین حرکت از حرکات روحی اراده است
اراده عبارت است از يك حرکت روحی که بواسطه آن اعمالی
بحکم عقل از انسان صادر می شود مثل اینکه شما در موقع حرکت یا
قیام یا بستن یا گفتن یا زدن اراده میبایید و بعد عمل صادر می گردد
اشخاصی که انواع احساس و ادراک و حرکات طبیعی را در تحت
اراده شمرده اند يك اشتباه بزرگی نموده اند زیرا حرکات طبیعی
را نمیتوان اراده داشت و همچنان احساس و ادراک را نمی توان اراده شمرد.
شما دفعه دهن دره میبایید یا هر چه در جلو چشم شما آید می بینید و در
دهن دره یا دیدن اشیاء محسوس هیچ قصدی ندارید یعنی اراده و قصد
بدهن دره یا دیدن اندوده آید بنا بر این هم قدام و هم پاره از علمای
مقارن در این خصوص اشتباه نموده اند لیکن ممکن است شما بگوئید که
حرکات طبیعی ممکن است در اراده ذیم دخل باشد

پس اراده در این حال بر دو قسم است (۱) اراده طبیعی
(۲) اراده تعقلی

(۱) - اراده طبیعی - آن است که یکی از حرکات طبیعی
مسبب بوده و در آن دخالت کلی داشته باشد مثل اینکه شما شوقی
کامل به سوار شدن اتومبیل داشته باشید و اراده بخريدن آن نمائید
این نوع اراده غالباً سریع الحصول و به اسرع وقت اقدام می
شود و غالباً اطفال را ملاحظه میفرمائید که به محض خطور يك
چیزی در دماغ آنها میخواهند بموقع اجرا گذارند

(۲) - اراده تعقلی - آن است که تنها فکر مسبب آن باشد
مثل اینکه به کسی مثلاً در ساعت معین و بعد ملاقات داده باشید در
آوقت فکر ملاقات و تفحص در وجود او بشما حکم میکند که برای
ملاقات او بروید و آنگاه اراده برفتن می نمائید

این نوع اراده خیلی بطئی الحصول است و مابین فکر و عمل
مدتی بطول می انجامد چنانچه در اشخاص پیر و کاهلین در سن این
حالت بخوبی معلوم است

غالباً [تردید] در این نوع اراده حاصل می شود و صاحب
اراده دچار زحمت میگردد

و در بسیاری از اوقات از اقدام و عمل باز میماند. در اشخاص
دماكوك و عوام فریب و ملاحظه جو تردید بر اقدام غلبه کرده
اراده را غیر قابل اجرا می گذارد

معلم با صاحب منصب بایستی در مدنظر داشته باشد که این صفت در متعلم
و نظامی رسوخ پیدا ننماید و مفکره آنها تردید را نشناسد و الا همیشه دچار
شك و تردید خواهد گرد و کمتر موفق بعمل بافتح و ظفر خواهد شد
در بعضی اوقات برعکس اراده تعقلی خیلی ثابت و جازم است
و وقوع هیچ واقعه در آن مؤثر نیست. غالباً در ملل غرب این نوع
اراده غالبه دارد و افراد اروپائی در اراده تعقلی ثابت هستند و با هر
وسيله که بشود اقدام و عمل مینمایند در انگلیس ها کلابستون و در آلمانها
بیزمارک و در فرانسه و بیا ناپلئون و در ایرانها نادریاراده ثابت مشهور هستند
در بعضی اشخاص اراده به عمل خورده خورده ضعیف می شود
و علت آن غالباً رسیدن بمقصود است که موجب یاس آنها می گردد و
آن عمل را غیر ممکن و مستحیل میشمارند در اینوقت لازم است که عمل را تکرار
نمود و هیچوقت مأیوس نگردند و معلم با صاحب منصب بایستی بشاگرد هار و فرار
نظامی بفهماند که در اراده خالی نیست بلکه يك نوع تصادفات با عمل توأم
شده است که موجب عدم نیل بمقصود گردیده و ممکن است این اتفاقات همیشه
وقوع نیابد و بیشتر فکر و هوش در تربیت اراده دخیل است اگر فکر
صائب گردید و هوش برجا بود در عقب اراده مقصود خود را خواهید
دید پس بایستی در نظامی و متعلم قبلاً فکر را تربیت نموده آنگاه اراده را در
دماغ او غالبه دهند و نیز برای اراده سرعت عمل و اقدام مؤثر
است. انسان که اراده نمود و متعاقب آن عمل کرد و تأمل بمقصود
گردید البته در تقویت اراده او مؤثر میباشد

معلم نیز باید متوجه باشد که عواطف متعلم همیشه اراده او را مواظبت
کنند و الا اخلاق رذیله و کارهای ناشایسته از وجود او ناشی خواهد
گردید و به اعمال زشت بیشتر میادرت خواهد کرد

ج - ضمیر

سیمین حرکت از حرکات روحی (ضمیر) است

ضمیر عبارت است از حالانی که نفس متصف به آنها است و
شعور باعث گردد که از آنحوالات نفس خورسند گردیده یا متألم
و مکدر شود مثلاً دوستی نسبت به اولاد یا فامیل یا دیگری و حزن
نسبت به احوال يك فقیر گرسنه عبارت است از يك حالتی که نفس بدان
متصف است و بواسطه شعور از اولی شادمان میشود و از دومی
متألم میگردد - گاهی ضمیر و وجدان باعث اراده میشود :

سرنازی که برای و مان جنگ میکنند این جنگ با از روی محبت و وطن است یا برای
اعاشه خود و عااله خویش یا برای اطاعت از صاحب منصب است و علی
ای حال تمام اینها از روی ضمیر و وجدان است زیرا وطن پرستی
حب فامیل، اطاعت از بزرگتر تمام اینها را ضمیر و وجدان مینامند
ضمیر دارای اقسامی است از آنجمله (۱) ضمیر فکری [۲]

ضمیر دینی [۳] ضمیر تعلیمی [۴] ضمیر شوقی [۵] ضمیر اخلاقی

(۱) - ضمیر فکری آن است که فکر سبب حدوث

آن شمرده شود مثل حزن و تألم در موقعی که شما را از رسیدن به يك
چیزی ناامید و مأیوس می نمایند و در آن مسئله فکر می نمایند

(۲) - ضمیر دینی - آن است که مذهب باعث حدوث

آن شود مثل اعانت به فقیر برای جلب رضایت خدا یا اطاعت امر او

(۳) ضمیر تعلیلی - آن است که باعث حدوث آن فلسفه

و معلومات شود مثل تدقیق و امعان نظر در اشیاء و حوادث و علل آنها

(۴) - ضمیر شوقی - آن است که باعث آن زیبایی و

جمال باشد مثل دوستی انسان نسبت به گل‌های قشنگ

(۵) - ضمیر اخلاقی - آن است که باعث حدوث آن بحث

در فضایل و تمیز آنها از سجاایای رزیده باشد مثل جود و عطا یا

دستگیری و اعانت بر فقیر [از روی تمیز دادن این امر خیر از سایر امور]

در میان این ضمایر ضمیری که بیشتر طرف بحث علمای یسکولوژی

است ضمیر تعلیلی است و بر معلم لازم است که محاسن وجدان

مخصوصاً ضمیر تعلیلی را در برابر متعلمین مجسم نموده و در دماغ

آنها تقویت نماید

در اطفال ضمیر بمعنای حقیقی آن کمتر وجود دارد مگر آن که

پاره از آثار طبیعی را چنانچه بعضی از علمای نفس از اجزاء وجدان

شمرده اند [از قبیل کرسنگی تشنگی سیری و گرمی و سردی و امثال

آنها] وجدان و ضمیر بدانیم در صورتیکه اینها ضمیر محسوب نمی

شوند و علمای نفس هم احتیاجی به تربیت و تقویت آنها ندارند چه اهمیتی

دارد اگر یک طفل زود گرسنه یاد بر تشنه شود یاغ آب اوقات از غذا سیر باشد

فقط در اطفال حزن و اندوه و سرور و خوشحالی و غضب یافت

می شود که از ضمایر می شمارند - اینها نیز در علم نفس و همچنان در

پیدا کوژی چندان مورد توجه نیست . ضمایر را که بایستی معلم همیشه

در نظر داشته باشد ضمیر تعلیلی و اخلاقی و دینی و شوقی است که ما تعریف

هر یک را بیان نمودیم و هر یک از آن اقسام در ادوار مختلفه عمر نمو

و ترقی مینماید و ضمیر تعلیلی در انسان تالی و ما بعد تمام ضمایر است

تیز معلم بایستی از وجود پاره ضمایر در اطفال جلوگیری نماید

از قبیل عناد و حسادت و امثال آنها و بر عکس از ضمایری که موجب

اعمال پسندیده است تقویت نماید و اطفال را ورزش داده و بتکرار و ادار

کند و علاوه خود را [اگر هم در باطن مثلاً نباشد] در ظاهر طوری

جلوه دهد که صاحب ملکات فاضله است تا طفل با حرکات تقلیدی

خود میل به ضمیر اخلاقی یا تعلیلی یا فکری نموده و مقلد معلم خود گردد

- متمم -

سابقاً گفتیم که ضمیر یا موجب خورسندی است و یا مورت کدورت و

تألم است و در اینجا بایستی فهمید که خورسندی و تألم چیست

(۱) لذت یا خورسندی عبارت است از ادراکی که در پیشگاه

روح محبوب و عزیز باشد

(۲) تألم و کدورت عبارت است از ادراکی که در پیشگاه روح

منفورو مبغوض باشد

(۳) معلوم است که لذت و خورسندی یا تألم و کدورت آنی

است و همیشه با انسان نخواهد بود و اگر بنا شود يك لذتی امتداد
یابد تأثیر آن در نفس خیلی ضعیف خواهد شد چنانچه :-

سعدی میگوید (اگر شبها همه شب قدر بودی شب قدر بی قدر بودی)
و بدیهی است که نفس انسان در صورت رفاقت و مصاحبت با يك تألم
و سرور طولانی تا آخر در تحت تأثیر واقع نمیشود مثلاً اگر يك روز به
سیاحت صحرا یا کوهسارها بروید در همان روز لذت میبرد اما
اگر بنا شود بکماه در صحرا و کوهسارها توقف کنید آن لذت هیچ
تأثیری در روح شما نخواهد داشت

(۴) احیاناً يك چیزی که بایستی موجب لذت و خورسندی
شود بواسطه تجاوز از حد اعتدال برعکس سبب تألم و کدورت می
گردد مثلاً نور موجب خورسندی است ولی وقتی که خیلی زیاد شد
نفس انسان متألم میشود یا آنکه شما مصاحبت با کسی را دوست
دارید اما وقتی که اوقات شما را تماماً اشغال کرده و شما را از سایر
اقدامات باز داشت برعکس متألم خواهید شد این حالت را در علم
نفس (نهیب زائد) نامند و همین جهت است که نفس انسان همیشه
مایل به چیزهای تازه و جدید است که سابقه ذهنی از آن نداشته باشد
(۵) برعکس يك چیزی که بایستی موجب تألم و کدورت
شود در بعضی اوقات بواسطه استمرار و طول مدت موجب لذت
میگردد استعمال دخانیات و استمرار به کشیدن سیگار در اینجا بهترین
مثال است زیرا انسان در ابتدای کشیدن سیگار مشمئز میشود و

پس از مدتی که ادامه داد در ذائقه و شامه تغییری حاصل شده موجب
لذت او میگردد. این حالت را در علم نفس (نهیب ذوقی) نامند و بنا
بر این از هندوها باستانی تعجب کرد که چرا ایشانها (زبان) میخورند
زیرا همان چیزی را که ممکن است موجب تألم شما شود سبب
لذت او میگردد و در ذائقه او محبوب و طرف میل است

(۶) يك نوع از نهیب است که آنرا [نهیب عادی] می
نامند و آن مثل نهیب زائد یا نهیب ذوقی است لیکن سبب آن در
اینجا عادت است مثلاً يك آدمی که هر روز ورزش می نماید در وجود
او يك نهیب عادی پیدا شده است زیرا ورزش از ابتدای امر محبوب
نیت با آنکه مورث تألم و خستگی است نهایت آنکه بواسطه عادت
محبوب شده است و انسان عادی در موقع معین در اعمال ریاضتی خود
داری نمی نماید

[۷] ضواهر هر يك در جسم اثری مخصوص دارند مثلاً
خوشی حرکت خون را سریع میکند و بنا بر این قوت را زیاد کرده
و تنفس را سریع نموده و نبض را تند می کند و جسم را کشیده و
منبسط می نماید و برعکس حزن و اندوه خون را بطئی السیر می
نماید و تنفس را بطئی نموده نبض را کند و جسم را منقبض میکند
و چون این مباحث از مباحث فیز بولوژی است و از موضوع پسیکولوژی
خارج است صرف نظری نمائیم

اتصال میان فکر، اراده، ضمیر

چون انواع و اقسام فکر و اراده و ضمیر بر شما معلوم گردید لازم است که معلوم شود این سه حرکت روحی با هم بقدری اتصال دارند که وجود یکی بدون دیگری متصور نیست شما وقتی که محزون شدید فکر در سبب آن مینمائید و بعد اراده بر رفع آن میکنید نهایت آنکه در بعضی اشخاص یکی از این حرکات بر دیگری غلبه دارد مثلاً:

[۱] دردماغ فلاسفه و حکما قوه فکر بر قوه اراده غلبه دارد و قوه اراده آنها بر ضمیر نیز تفوق دارد و بنا بر این مرکز فکر در دماغ آنها وسیع تر است

[۲] دردماغ نظامی ها اراده بر فکر آنها غلبه دارد و فکر آنها بر ضمیر شان تفوق دارد

[۳] دردماغ اشخاص عادی ضمیر بر اراده غلبه داشته و اراده آنها بر فکر تفوق دارد و در اطفال فکر و اراده و ضمیر متساوی هستند [۴] و در زن ها ضمیر بر فکر غلبه دارد و فکر آنها بر اراده تفوق خواهد داشت



عادت

همین اثر از آثاری که در ادوار بشری بظهور میرسد عادت است عادت عبارت است از تکرار عملی از اعمال در مدتی از عمر مثل ورزش کردن در هر روز صبح یا سیکار کشیدن در هر روز و هر شب

عادت ممکن است موجب سعادت انسان باشد مثل ورزش یا موجب بدبختی و شقاوت گردد مثل استعمال سیکار تعلیل عادت چنانچه در قسمت فیزیولوژی این کتاب ذکر شده عبارت است از سستی دماغ در برابر تأثیر يك چیز خارجی. احیاناً ملاحظه می کنید که جریان آبی از کوه سرازیر می شود و هها بطور که آب بواسطه تکرار وقوع در سنگ تأثیر نموده و آن را کود و عمیق مینماید تکرار يك عملی نیز در دماغ تأثیر نموده و از وقوع آن دماغ کیفیت يك ظرفی را نسبت به مظهر و پیدا میکند و نیز روح تسلیم می شود و همین جهت است که اکثر علمای نفس عادت را در ردیف طبیعت می شمارند معذک ترك عادت ممکن است اما بشرط آنکه اراده انسان بر خیال و فکر و ضمیر غلبه یابد و مشاهده میفرمائید که دیوانه ها بواسطه ضعف خیال و فکر و عدم وفای ذاکره عادت را ترك می نمایند

عادت دارای اقسامی است از آن جمله (۱) عادت جسمی (۲) عادت روحی (۳) عادت طبیعی (۴) عادت فضلی

[۱] عادت جسمی آن است که جسم یا عضو انسان بواسطه

تکرار عمل عادت کرده باشد مثل خوش نویس ها و نقاشها که انگشتهای آن ها بواسطه تکرار عمل - عادت بخوب نوشتن یا خوب کشیدن نموده اند

[۲] عادت روحی آن است که فدر انسان بواسطه تکرار عمل عادت کرده باشد مثل عادت حساب و ریاضی دانها که فوراً مسائل ریاضی را حل می نمایند

(۳) عادت طبیعی آن است که طبیعت انسان بواسطه تکرار يك عملی عادت کرده باشد مثل عادت به خمیازه یا دهان دره یا عادت به کشیدن سیگار

(۴) عادت فضلی آن است که انسان بواسطه ضمیر و وجدان یکی از اخلاق فاضله عادت نموده باشد مثل عادت به کرم و عطا - یا عادت به تحصیل علم

مهمترین عادات در تربیت و علم نفس عادت فضلی و عادت روحی است و بدترین عادات عادت طبیعی است و بطور کلی عادت در علم نفس يك چیزی است که بایستی از حلول آن در دماغ اشخاص جلوگیری نمود زیرا برای آینده انسان فوق العاده خطرناك است و در حقیقت میتوان گفت که عادت يك مرضی است صعب العلاج

خاتمه

معلوم است که میان جسم و روح يك رابطه كلی است . هر وقت جسم مریض شد روح و نفس یا عقل نیز مریض است و بهمین جهت است که طبیب مریض نمی تواند خود یا دیگری را علاج کند زیرا فکر او نیز مریض است

و چون میان جسم و روح اتصال كلی است و برای تقویت و تربیت روح تقویت و تربیت جسم لازم است علمای فن تربیت علمای پسیکولوژی تعلیم فیز یولوژی و هجین و طب منزلی را برای معلم و صاحب منصب یا هر کس که موظف به تربیت است لازم شمرده اند و بنا بر این باندازه لازم ابراد خواهد شد

﴿ مطبوعه برادران باقرزاده ﴾



